ماشاء الله لا قوة الا بالله

۱۳۸۱
در لکهنو بمطبع نظامی طبع شد

بسم الله الرحمن الرحيم

گوناگون ستایش مر او را که وجود بشر را از کارخانهٔ [illegible] کسوت حیات پوشانیده

و تیره درونان کوی ضلالت را چراغ [illegible] افروخت [illegible] ثنای تا نش بزبان گفتم از

[illegible] ثنی الحمد چنانچه نسبت کردا نجم گفتن + انصاف

بیان گفتن [illegible] نیست + او جهان ستایش شمع سفارت را که سر فرازان انجمن حدود تقدیس را قبله

ایمان نور یقین بخشید و جانبازان بساط معرفت و کمال را آبرو انجمال جمال آن رای خود گردانید با

انس در کاینات و آن [illegible] جبرئیل امین قرب و دست نسیم + خاک کف پاش سرمهٔ دیدهٔ حرم

خاشاک سرش افسر اسکندر + سیدا نشوران و فخر اسپید و زرف نگهان با یهٔ بلند خورشید نماند که

چون از بیچ قلمونی روزگار و نیرنگی زمانه تا هنجار واقعهٔ شهادت او زنگ نشین بارگاه شکوه و تمکین

نور و شاهراه علم و یقین قطعه عالم و عامل و علامهٔ عصر عارف کامل و فیاض زمان + آصف عهد و

افلاطون من شیخ ابو الفضل وزیر خاقان + هوش بابی مال وزر ما نیان شد و تیغ قضا زندگانی گسسان

برگزیدهٔ انفس و آفاق گشت عالم در چشم جهانیان تیره نمود و قبای حیات در بر اهل معنی تنگ آمد بیت

شهنشاه جهان او را و فاتش دیده پر خون شد + سکندر اشک حسرت ریخت کافلاطون عالم شد امتعا و ضیا

آن صدر نشین چار بالش فضل و کمال که کارنامهٔ قضا و قدر و دستور العمل ارج کمالست پراگنده افتاده

بود و سلکهٔ عبد الصمد افضل صدام در نظر والا دید آن ارسطوی اسکندر منش و رای ارقطه شیر زاد

[illegible]

نسبت فرزندی داشتم منظور نظر تربیت او بودم این گلدستهٔ فرهنگ را دست آویز شگرف همت و ارک
سعادت خود دانسته در فراهم آوردن آن کار سعی بربستم و در انتظام آن نظر همت برگماشتم اگرچه من
هیچ شناس را چه یارا که حرم قمر را پیرایه از کتان دهم و نرم و درشت به شگل خز زهره آرایش دهم و خورشید را
مشعل افروزم و نمایش ماه به شجنجل کنم لیکن این پرده گیان خیال و ابکار افکار را از کمال صباحت
و ملاحت بیش ازین طاقت مستوری ندیدم خواستم که جمال جهان آرای اینها را به صاحبان سخن و طالبان
این فن جلوه گر سازم و این عروس زیبا و خریده رعنا را مشاطگی نموده طرز ان معنی و المام الحرم
بهر از نگاپو و جستجو فقره فقره از هر جا بهم رسانیدم و بنوشتن آن دست را نگار بستم و دیده نکته بین را
که خوکردهٔ تماشای عرائس معنویست جلای افزا بخشیدم و عنوان هر یک القدر در یافت خود
نگاشته و سفته ساختم نخستین مکاتبات و فرامین که از زبان حضرت شاهنشاهی بملوک ایران و توران
و امرای عالیشان به طراز کلک معانی سنج گردانیده اند و دوم عرائض و خطوط که خود بحضرت خاقان
زمان و خوانین بلندمکان نگارش فرموده بودند سوم خطوط و القاب و انتخاب کتب و سیاقها
و نثرهای دیگر که مقتضی مطالب و مقاصد و رحیز عبارت و قید کتابت در آورده اند هر یکی را در اندک
فرصتی انتظام دادم و فراوان بهره اندوختم و تاریخ اختتامش بدینگونه از کشور عدم بشهرستان وجود
جلوه گر ساختم و از نهانخانه ضمیر سرفرازی پیدائی آوردم رباعی این نسخه که در علم دوا نامی شد + بابت
صوح رسحه طبع فهامی شد + در ساعت نیک چون بسرانجام گرفت + تاریخ مکاتبات علامی شد + سحاب
این چهار نیستان بهوش افزا اند که بمنصهٔ شهود و جلوه گری استعداد اند و دلفریبی اجلال اک اما بلند نظر
باید که از نظارهٔ اینها دل را که خلوتخانه پردگیان قدس است پیرایهٔ نورانی بپوشاند و جمشید را که
تا بدان کاخ دماغ ست از آفتاب جمال شان پرتو رنگین بساند امید که همواره این نوباوه های گلشن
دانش و نونهالان چمن بینش در همیشه بهار انصاف پرورش یافته به سبزی و شادابی فایز گردد
به سحاب کیهان توحق پژوه عدالت گرای کوه شکوه مصحف تمکین ظل الهی گوهر درج
شاهنشاهی جلال الدین محمد اکبر پادشاه غازی عبدالله خان و زبک سپید ریک فقیرا
سپاس قدسی اساس سیدی اسمرد که عالم گوناگون را با چندین شیون و فنون که عبارت از صور علمیه او
بنیر و ی قدرت بدایعی از نهانخانه بطون بیارگاه ظهور آورده و طوائف انام را آگاه در قهرمان بازو و انی

سعی که نفوس قدسیه انبیا و رسل علی نبینا علیهم الصلوة والسلام اند در وحدت ارادی منخرط نموده انتظام
والتیام بخشیده و کاه دیر سطوت جلال مسند آرایان صورت که اساطین سلاطین بارگاه حضرت اند انسلاک
داده بوحدت قهری نظام کارگاه ظاهری آراسته و چون این اتحادها بیشتر روان فلیه سالار اشاره
مقصود که سالکان اهل معانی و ناسکان مشاعر صوری از هامون ضلالت بیابان اختلاف بدار الملک اهتدا و اتحاد
آورده مجموع العافیت مسعود العاقبت بخلوتخانه بقا شتافته اند باد و عالم عالم تائیدات علوی و توفیقات سماوی و
قرین روزگار بزرگان عالی الانزاد که زمان حال را از شورش فتن و آشوب حوادث زمن نگاه داشته همگی همت علیا مصروف
آن دارند که جمهور انام را از تفرق و تخلف در بساط امن و محیط عافیت داشته در جمعیت خاطر آباد و عالم صورت مسکون
گردانند در هنگام فور نشاط و شمول انبساط که زمانه را سعادت و خاطر را بهجت در نزهت آباد کابل مشاهده و مطالعه
لوحه صفوت و صفا و دیباچه قربت اصطفا که کارنامه نگارستان اتحاد دلی بود و سفر و منشرح شد و شمائم انوار
خلت و ولا و روایح روحانی نسبت و ضیا که از شمائم حدائق مبانی و ریاحین مضامین معانی آن مشام فیض انتسابرا روح و
طراوت تازه گرفت و باغ فردوس انبساط ضمیر نضارت بی اندازه پذیرفت ریاض محبت و قربت قلبی سرسبز
و اساس خلوص و وفاق استحکام یافت الحق این صحیفه که در حقیقت ملاقات روحانی و بمکان آینه گیتی نما است
سفرافزای دل مشتاق و طرب پیرای ضمیر صافی بهان میتوان بود و مجالست معنوی و مصاحبت ظاهری ابدال عالم البدن
توان شمرد و آنکه رقم پذیر خامه مودت شمامه گردیده بود که در توکید مبانی صلح و تصفیه مسائل وفاق از جانبین اهتمام
رود و سند و کوه فیمابین با برنظر استحسان جلوه نمود بیست که امری شریف در عالم کون و فساد و نشاه تعلق
بهتر از بود و تواقف نشان نداده اند که نظام سلسله کائنات بامر نوط و منوطست و هرگاه این مقدمه تمهید یافته اند مسلمین
که اساطین بارگاه جبروت اند بظهور آمده آینه ثمر برکات منتج حسنات حال و مآل خواهد بود و انفوس مصنوعه
در حیات در مهاد عافیت آرام خواهند یافت در اظهار مراسم مصالحت و ابراز لوازم مصادقت دماز با سبقتی باشد
که همگی همت حقوق طوبیات از ساحت انکشاف صبح سعادت بر خلاف اکثری از فرمانروایان گذشته با صناف
همواره بر منهج ائتلاف و ارتباط بوده و هرگاه که یاد این اداء الاقدار شده باشند در ترتیبه چند از قبیل مودت
والائمت با هم افتتاح این نسبت مراعات این رابطه لازم است لهذا درین ایام که حاکم ایران بنظر سواد
معرفت و سوالف حقوق آشنائی و شته یادگار سلطان ملوک افرستاده استعانت نموده بود و موقف
تر سید و نیز شاهرخ میرزا از روی آن داشت که در کابل یا در کشمیر باید رسید بجهور و تیراه که از ولایت سردسیر است

۵

جاگیر داشته باشند ملاحظهٔ قرب جوار فرموده ملتمس او باجابت مقرون نشد و در صوبهٔ مالوه جاگیر داده و نیز میرزا
قندهار را بدرگاه والا طلبیده شده حسرت آن دیار که از قدیم داخل ممالک محروسه است بلا زمان بر سر تفویض یافت
که مبادا جنود توران آن جا را از منسوبات ایران پنداشته قصد نمایند و نیز خاطر عظیم رسید مبادا ولایت آن والا شکوه
در ممالک محروسه داخل شود و نیز یکی از اوباش بدطینت در کوهستان بدخشان سر بشورش برداشته مدعی آن شد که فرزند شاهرخ
میرزا است و زمینداران آن نواحی با او پیوستند هر چند بعضی فرستاده امداد نمود توجه نفرمودیم تا آنکه آوارهٔ دشت ادبار شد
از انجا که باین سخن ناگزیر والا است چون نخستین حرف صلح در میان آمده دل چنان میخواهد که صورت این ساخته جنان
معنی آید که شایان بزرگ کردهای ایزدی باشد فی الواقع اگر تحقیق آن سخنان الا دیر که قاصد و نامه گذارش نماید صورت
بند از این چه بهتر و الا جای مقرر باید نمود تا در آن قرارگاه بزم یک جهتی آراسته شود و بی میانجی غیری مقاصد دینی
و دنیوی مطالب صوری و معنوی بنیان تنقیح و در از تحقیق به فراز پیدایی روشن گردد چنان بسمع همایون رسید که
جمعی از بکلش طینتان بودن ما را در حدود پنجاب دست آویز سخن ساخته آئینی که مخالف مبانی دوستی باشد مذکور میکرده
اند حاشا امری که در خلوت سرای ما نباشد به پیشگاه زبان ظهور یابد و آنچه بطرز تحقیق تقریر رفته به پیوندد
عمل بخلاف آن بود با آنکه آب و هوای شکارگاه این دیار خوش آمده بود چنان بخاطر میرسد که بصوب دار الخلافت
اگر نهضت فرمائیم تا زبان اشرار خایان بسته آید و آنکه تحریر رفته بود که نسبت شاهرخ میرزا ایشان غبار در خاطر
موجب تامل شد که پیشگاه دربار باطن قدسی فرمانروایان والا شکوه که مطالع انوار الهی و مظاهر اطوار صدق و
وصفا اند غبار اکفاء همسران انطباع و استقرار چه پذیرد از سایر طبقات چگونه قرار گیرد علی الخصوص که نشانهٔ
آن حد و ساده ایالی باشد جز از زلال عفو و صفح محو نگردد و از خود کامی که موجب تقصیرات نسبت بآن دودمان
والا شده و مکافات آن گرفته بادیهٔ غربت شد چون پناه باین جانب آورد نقوش ندامت از ناصیهٔ حال او
ظهور داشت در گذر ... شد و آنکه ایمای رفته بود که التجا نمودن شاهرخ میرزا و فرزندان محمد حکیم میرزا باین آستان
دولت نشان از آثار محبت آن نقاوهٔ دودمان مجد و عظمت است چگونه رود این منتسبان خاص باین جانب
آنچنان تصور نموده آید و آنکه بمقتضای محبت و یگانگی تفصیل فتوحات رقم پذیر نامهٔ اتحاد شده بود
از نتایج حسن نیت آن والانژاد شمرده خوشوقت شدیم و آنکه مصحوب ملا حسینی نگاشتهٔ کلک محبت بود
که فرزند هنرمند بموجب خردسالی خواهشی چند که در خور او باشد نموده است دل نگرانی دارد که مبادا
غبار ملال بدامن محبت نشسته باشد و در استعداد آن تفصیل رفته بود و قاصد پیشتر از ورود در اثنای راه

تا به فرونت مضمون معلوم نشد بخاطر حق گزین بار رسوخ یابد تا سیف وحشت و روابط قرابت قدیم با ضوابط محبت جدید
بدانگونه انتظام التیام نیافته است که اگر بالفرض حجاب غبار ملال در مصادقت نشیند فرزندان از پدران
حقیقی بازگونه میباشد خصوصا آنان الا دستگاه اگر با پدران مجازی نیز همین مظهر آید چه دور است سعادتمند فرزندی
که رضاجوی پدر روحانی نبوده و در نگهبانی این رشته تکاپوی ننماید پیمان جلایل بیت و فرزند توثیق که بذریعه ایلچیان
کاردان که بعبارت خیری یافته در خاطر حق پسند رسوخ پذیرفته است و در رسوم مسالمت آئین که از زبان ایلچی ها که آن
و یکجهتی عاشقیقت گزینان نوشته را عشیر آن اتحاد کافی است و آنکه مرقوم بود که بعضی گویندها با بدن محمد
اتالیق موقوف است بوضوح پیوسته حقیقت پدید گردد و جهان گذران السمع شریف رسیده باشد که بعد
رخصت این امر اگر پیش آمد سکناتی و اگاه دلی بود اگر محفل قدسی سیادی مصادقت و محض
از زبان است که گوی معلوم آمد الا که بهرشید مراده که اکنون صمیم صدور باید پیش باشد از مکان بفعل آورند
هر گونه سعادت لازم نشان است بخاطر حقیقت سد ابلاغ نماید که در آن مساعی مشکوره لوامع ظهور پذیرد
الحمد لله که از عنوان جلوس اورنگ ... تا حال که سنه ... قرن ... اوایل انکشاف صبح اقبال
ابتسام بهار جلال ... آگهی نیست که اعراض ... منظور ... بوده و در التیام
و انتظام جهانیان کوشیده و از میامن این کردار سعادت پرتو ممالک وسیع هندوستان که ... ایالت
انقسام یافته بود در حیطه تصرف و احاطه اقتدار ما در آمده و طبقات انام که در جبال ... و قلاع حصینه
محال مشکله ... بر زبر اطلاعت ... ناحی ستی ... اداراته
مسلوک ... طوائف ناس را ... وجود ... اوضاع ... اطوار ... سدید اشتد
چون سخنان ... از نتایج ... گفتار ... از ... الهی
نیایش ... ستایش ... بنهج ... ارشادی ... دانایان ... ضمیر ...
... قدسی ... منتخب ... مولا ... الا ... انفاق ... اگرچه
تحسین ... بسیر ... تسخیر ولایت دلکشای کشمیر ... قدم سلاطین ... روزگار در آن ...
که در ... احکام ... احسان ... و عدیل ندارد ... لطافت ... رفته بود
نیز ... باطن بود ... احکام آن ... متابعت ... و ...
عازیان ... اندیشی ... فرصتی ... احاطه تصرف در آورده اگرچه ... احکام ...

اما چون نیت حق اساس محض خیر بود و باحسن وجه مفتوح شد و خود هم در آن سرزمین خجسته آیین که از عطیات
مجدده الهی بود شکر خدا بجا آوردیم و نیز چون سیر و شکار کابل و گلگشت آن عشرت سرای با نوبت طی بود
تا اقصای کوهستان کشمیر قیمت سیر نموده و نوادر آن نگارستان صنع الهی را بچشم عبرت بین نظاره کرده از راه
ولایت دو ستو که از قصبات جلال آباد است و مغاک نجدیست که افکار آسمان سیر از اوهام بلندیهای کهسار
از لطف باریتعالی دشوار رسیده بجریده بلوچه تلتین کابل رسیده شد و نیز مکنون خاطر حق پرست آن بود که حاکم
کنجری مملکت و را افزون ساحل دریای شور سست و سرزمین دستان آن نیز به راه معدلت نهی سپرد و نخستین
پیش افزا نموده و شباهت فرمابرداری همچون گردد اگر از ناسپاسی بخت گوش نصیحت نیوش ... آ
باشند آن ولایت را که مملکتی است وسیع و ولایتی است آبادان یکی از داوگران فرمان پذیر سپرده آید
چون عقل صلاح اندیش و دیده دوربین و گوش شنوا نداشت و داستان موعظت را افسانه انگاشته
از باده خودکامی سرمست هوشمندی گسیخت لشکری شایسته بدان ناحیت فرستادیم و تا قریب دو سال
بهادران اخلاص مند و غازیان شهامت پیوند در هرگونه فطرت و تردد اهتمام نموده به هر در ...
وجه و به صحرا اقسام جنگ و جدل کردند چون همگی نیت حق پذیر بر رفاهیت عالمیان بود و همه جا
نصرت و فیروزمندی قرین حال فرخنده مآل آن گروه عقیدت منش گشت از آنجا که آیین قدیم
که کار معامله نشناسان کوتاه بین به هر گردد حاکم آنجا را شکست بر شکست افتاد و چون نهاد او باسعادت
سعادت بود و به سپهر رو سیاه اولیای دولت در آمد و تمامی آن مملکت وسیع و قلاع آن در ید اختیار
مسخر شد و با آنکه چندین جنگ جدل کرده بود و بعد از آنکه بسجده مشرف شد از ناصیه احوالش نقوش سعادتمندی
فرا گرفته باز آن ملک را به او بخشیده بود و مکرمت یافت و فرمودیم و نیز از مطویات ضمیر صواب اندیش
تادیب افغانان خوش سیرت بهائم سرشت است که از نکو ... بودند و در جبال حصینه سواد بجور و تیراه ساکن
شده همواره متعرض قوافل راه تیراه میشدند آنهم بمقتضای عدالت صورت شایسته پذیرفت اکثری جلای وطن
نموده بکوهستان کشیدند و گروهی از آن قطاع الطریق که بکار شقاوت و انحراف در دماغ آنها پیچیده بود پایمال
شدند و بسیاری بحبال سطوت قهر الهی اسیر شده بفروخت رفتند و نیز از مکنونات بطون حقیقت ...
اصلاح و افلاح بلوچان بدنهاد بود که پیوسته در خوف و رجا از انحراف اطاعت مانده بر بادیه پیمائی ایران
راه میگرفتند و بیماری ... نام نهاده اکثری بندهای خدا را بی برگ و نوا ساخته میساختند

انجم بدستور در آن سند نقش بست و بهر گونه صورت دلپذیر که در سجنجل ضمیر مختفی بود خوشتر از آن بر منصهٔ ظهور جلوه نما شد

و از برکات نیک نیتی با آنکه رایات اقبال در پنجاب بود سلطان مظفر گجراتی که با جهل بی ارکیس متم نخوت و بیرد معی

مجاهدان نصرت مند گرفتار آمد و جمیع سرکشان و گردن فرازان آن دیار زینهار خواسته غاشیهٔ خراج بر دوش کشیدند

و از بدایع سوانح آنکه در هنگام آوردن و بعتبهٔ خلافت خود را خوکشت و مصلحت چنان بود که خاطر مهر گزین

برگشتن آن می بهیم نبیان ربانی بملاحظه تمام دارد و غالب آن بود که چون پیشگاه نظر آورد و بسلامت بیمار

و نیز باهتمام مبارزان پیکار طلب سوبهای بنگاله و سائر ولایت سورت که جنوب و بر ساحل دریای

عمان در حوزهٔ تصرف در آمد و نیز برهان الملک که در نظام الملک که بعظم ولایتی که بست آمده و در شهر و زرگاه پناه بنجابت آورد

نوباد میکه خبر سعد لیت آن بلاد بمسامع حق نیوش میرسید و برابو الطف جلیلهٔ بسیار آن فرموده تسخیر دکن را متوقف داشته

بودیم چون خبر طغیان و ستم رسیدگی رعایا رسید امرای ولایت مالوه و حاکمان نشین حکم والا را کار بسند شده برهان الملک را

حکومت آن ولایت داده معاودت نمودند چون کم تاه حوصله بود تاب ده مردم آزمائی نیاورده و هم استقلال از دار ایجا

که برسلک نا سپاسی شتافتن استیصال خویش نمودن بست در اندک زمانی از و و از فرزندان او اثری نماند و نیز سر

آن بار یکی از منسوبان آن سلسله را بر دم نشسته نخوت آرای شد بتائیدات ایزدی عساکر ظفر طراز بسیر کردگی عزه ناصیه

اقبال فرقهٔ باصرهٔ دولت و اجلال فرزند سعادتمند سلطان مراد را رخصت فرموده بسیاری آن ملک وسیع را که سنه و

دیگر بست حوزهٔ تصرف در آوردند و نیز بر دارا نایان حقیقت مند در قصبهای دشر قیه و ولایت وسیع او ڈیسه که متصل با

شورست تسخیر نمودند و چندین از سپاهیان یافته در سلک ملازمان عتبهٔ خلافت در آمدند چون بعداد نعمای ایزدی

داستانی دراز است برای انبساط خاطر آن عظمت دستگاه همین قدر رسند نموده بر دیباچه اعلان مینگارد که چون کارنامهٔ حسینی

بملازمت استسعاد یافت و آن وکیل کارپرداز از اشتغال سلطنت بشارت شد که نزد ... ... و فرزندان دین

چندی از نیکوئی بخت در عرصهٔ دلنشین کشتیم آغاز فتنه و فساد نموده با دولت خداداد و هم مخالفت کنار عت ورزیدند موکب

اقبال با جمعی از مقربان بساط عشرت بر سم شکار بر آمده بر مظاهر قدرت ایزدی چشم عبرت بین گشوده بود که آن شورش

مسموع باوجود طغیان باران بطریق ایلغار متوجه شدیم پیشتر از آنکه غازیان نصرت مند قطع کریوها نموده بآن ملک در آیند

بعضی از سعادت اندوزان حقیقت مند که بحسب ورت در آن طوفان بی تمیزی افتاده بودند قابو یافته بر سر گرده آنها او

و چون موکب اجلال نزدیک شده بود مجدداً آن بیابان بخیرات جنگ افتاده و سر آن گلزار بین فیض بخش استلذاذ صوری

و معنوی جمع و فرستادن ایلچی در تعویق ماند چون رایات همایون مراجعت نمود در اثنای راه خبر واقعهٔ مولانا حسینی

... وقت شریک مفسدان بودند ۱۲ ... طوفان بی تمیزی مراد فتنه و فساد ... دوست و دشمن ... استلذاذ لذت

رسید که باستلای ابتلا در گذشت و حیث بدیا یاسف گشت بنابراین بعضی سخنان محبت افزا بسالة الاولیا العظام صحیفه لا
الکرام عوالجه الشرف که از قدیمان این دودمان عالی است گفته فرستاده شد تا بحقیقت حال رشد و ضمیر انور گرداند و هم بسبب ربط
عهود و مواثیق که بوسائل رسل و رسائل تصحیص و تخصیص یافته بود گرد و ترصد از جلائل مآثر محبت یگانگی آنکه پیوسته برد و پای
بستی از احدیقه باطن را طراوت بخشد بعبد اسد خان و زیرک قیمه ازدیاد و اتحاد مرقوم شد
رابطه خلت صفا و حکمت لا یعنی کلام مصادقت پیام موالات التیام که در ربط و حی قمیه کریمه محاوی صحیفه
عالی نسبت معالی منقبت سلطنت و ابهت پناه رفعت و شوکت دستگاه فارس مضمار شهامت ایالت مرتقی مدارج
نصفت و عدالت نقاوه دودمان عز و علا نخبه دودم خاندان مجد و اعتلا مطلع اشعه بوارق الهی محلی انوار اشراق
آگاهی مشید ارکان شجاعت و همت مؤسس بنیان بسالت و عظمت مسند نشین محفل عز و اقبال صدر آرای بارگاه جاه و جلال
الفائز من مبادی الفطرة بمعالی الهمم المختص من بین ابناء جنسه بجلائل النعم قطعه گوهر افزای نگین تیغ اسد خان
آنکه نقش بوده از آئینه امید زنگ + شاهد فتح را امید از تصور کار مقصر او همه او را بدریای غا کام نهنگ +
لا زالت ارکان محبته مشیدة بالدوام و دعائم دولته موسسة بحسن الانتظام مندرج و مندمج بود و نسبت قرابت
و محبت سابقه را تاکیدی و تشیید قواعد صداقت ضمیمی را تجدیدی نموده بود و ظهور پیوسته و رشد صفای خاطر و سر
انجلای ظاهر و باطن شد مبانی یکجهتی و یگانگی استحکام پذیرفت و قوائم دوستی و یکتا دلی اتحاد گرفت و بر مرآت ضمیر انور
و خاطر ضیا گستر که از اشراقات عالم قدس و الهامات معالم انس از لبا مع فایض پرتو مخفی و محتجب نماند که از ابتدای جلوس
بر اورنگ جهانبانی تا حال که سه سال دوران ثانی ست بمساعدت توفیق ازلی و معاضدت تاییدات سماوی خاطر حق پرست
چنان مجبول افتاده که مقصود از سلطنت و فرمانروائی و ابهت و کشورگشائی تقدیم مراسم شبانی و اقدام
بلوازم پاسبانی خلق نه جمع مال و منال کردن و در حظوظ نفسانی و مستلذات جسمانی فرو رفتن لهذا طریقه سلوک
و سلوک طریق این نیازمند درگاه الهی آنست که با دوست و دشمن و خویش و بیگانه بغیر از مدارات و
مواسات و مواطفت و مماسات امری دیگر نبوده و همواره خاطر در ترفیه احوال و آسودگی و صلاح
خلق الله و جمهور انام مصروف ست و عنان توجه باطن بمقصد بلند و مطلب ارجمند معطوف حق
جل و علا شاهد است و کفی بالله شهیدا که تسخیر و تفتیح ممالک هندوستان که ساحات ربع مسکون
و ساحان کوه و هامون سواد اعظم و چهار دانگ عالم تشخیص کرده اند و از سه طرف بدریای
محیط اتصال دارد بمقتضای لهو و هوس نبوده ست بل پیش نهاد همت غیر از رعایت ملهوفان و حمایت مظلومان

امری که ملحوظ نگشته و از این جهت که روی همت همایون جهانگیر آورد دولت و اقبال بعزم استقبال پیش آمده و عنان
عزیمت مبارک بهر جا که معطوف داشته فتح و نصرت بطریق استعجال القیاد نموده هرگاه که بشمشیر کریمه فتحیه صفحه ما سائر
عباد الله حسین بشته بابان سلطنت دستگاه که از عهده تایید یافتگان درگاه کبریائی الهی اند و عهده دار روابط آشنائی جانبین وجود
محبت فیما بین بتحقیق و تمکین است ولت سابقه بنسبت لاحقه شده تا بسبب شیوع آن جنس خطا است که یکی از روابط
التیام محبت و ولا که نیست تخفیف که این همه و از جمع شده تا بدعا گردد و شتی تکه هی نسیطو نظر حق بین حقیقت بین مجهول ابد بود
که بسیا من معاونت و موالات و سلسله انتظام احوال عالم و عالمیان نظام و رضاء جهان و جهانیان حاصل باشد بنائی که
وادی کلف و ارسال رسل و رسائل موقوم شده بود هر چند در نظر عقل و دور بین سخن در آن باب کردن هیچ سخن دون
اما اغماض از ادای رنگ تطویل کلام در آن مقام با ملائم سند استشهاد بدین قطعه که از اجله اکابر منقول است اکتفا نمود قطعه
قیل ان الله ذو ولد + قیل ان الرسول قد کهنا + ما نجا الله والرسول معا + من لسان الوری فکیف انا + الحمد لله
والمنة که از بدو انکشاف صبح ایجاد و تکوین ظهور شعشعه مهر سلطنت سعادت قرین همواره مطمح نظر منهج قویم ملت و دین و مسلک
مستقیم حق و یقین بوده لاجرم بموجب الملک والدین توامان ارتقای مدارج سلطنت همایون و اعتلای اعلام دولت
روز افزون کمال دینداری را دلیل قاطع و حجتی ساطع ساخته است الله تعالی که ما از مرضیات خویش راسخ دم و ثابت
قدم دارد و چون جوامع همم سلاطین عالیات انتما که صدر نشین اراک و جلال اند آنست که کافه خلائق و عموم برایا
که بدائع و دائع حضرت صمدیت اند در مهاد امن و امان آسوده در لوازم عبادات الهی و مراسم معاش خیر خواهی جد بلیغ نما
بنابرآن همت بر تنسیق و انتظام این مهام گماشته و سعی و جهد که مقرر اوقات چندین سلاطین عالیمقدار و حکام ذوی الاقتدار بود
سعی موفور و بعنایت ایزدی شاهد حال این نیازمند درگاه الهی بوده از سرانجام مهام این ممالک فراغ کلی دست داده و اکثر
محال که از زمان طلوع نیر اسلام الی هذا الایام خواب جلوس سلاطین کشورکشا [illegible] بار روی
جنیبه سواران نگردیده بود مساکن و مواطن اهل ایمان شده و کنائس و معابد اهل کفر و خذلان مساجد طاعت و مشاعر عبادت
ارباب ایقان گردید المنة لله و تقدس که آنچنانکه دل میخواست انتظام و التیام یافت و حسب المدعا سامان و
سرانجام پذیرفت جمیع سرکشان گردن کش از زمرۀ هنود و غیرهم حلقه اطاعت بگوش هوش اعتقاد کشیده
داخل عساکر نصرت مآثر شدند و طوائف انام را باهم ارتباط و انضباط تمام دست داد و ما نیز بمصداق آیه
احسن کما احسن الله الیک یکسر توجه بتمهید قواعد رفت و تاسیس مبانی نصفت و اشاعت انوار عاطفت مبذول
داشته حدائق امانی و آمال ایشان را از رشحات سحاب مکرمت احسان و قطرات ماطرات فضل و امتنان

11

بازه و سبز سید ابراهیم پیش بنیاد و همت خاطر فیاض آن بوده است که چون از این جهات فراغ کلی دست دهد
بیدرنگ به عنایات الهی هدایت ازلی کفار فرنگ که در جزایر دریای شور رو آورده سر شور انگیزی برآورده اند و دست
تعدی دراز کرده جمعی از آن مؤمنین شریف را و ما الله شرفاً در زمره کثیر ابو گشته سنگسار کرده اند تا بر شده اند خود شخصاً
ایزدی متوجه شده آن دیار را از خار و خس پاک سازد و لیکن چون شنیده شد که بعضی از امرای عراق نسبت به اعلی
خود و به مقام ناخلاصی شده از عهده و تقاضای حسن عقیدت که به شعار نقابی ایشان مرتبت جلیه بود عدول نموده و بعضی
پای از میثاق کرده اند در خاطر حق شناس میگذشت که یکی از فرزندان کامگار نامدار که بارقه سعادت از ناصیه حال ایشان
روشن و لایح است از آنچه طالع اقبال شان بهتر است بدان جانب تعیین فرمائیم تا خاطر از معاضدت آنها جمع
شود باز مرتبه دیگر متوجه شویم الحال که سلطان روم عهود و مواثیق جد و پدر بزرگوار خود را یکباره شسته
نظر بضعف صوری والی عراق کرده بدفعات افواج فرستاده اند قطع نظر از آنکه از شاهراه سنت جماعت
انحراف ورزیده اند نظر بمحض انتساب خاندان نبوت خود متوجه شده معاونت فرمائیم سیما که بتعارف اسلاف مستظهر
باشند علی الخصوص درین وقت که مسموع میشود که فرمانروای ایران علی قلی سلطان همدان و علی ابا بجهة التماس
کمک و مدد روانه کرده اند بر همت عالی نهمت ما واجب و لازم است که عنان عزیمت بصوب عراق و خراسان
منعطف شود بخاطر چنان میرسد که چون رابطه محبت و نسبت قرابت بآن سلطنت دستگاه از قدیم الایام است
و به تجدید از فرستادن مکتوب محبت اسلوب مصحوب سیادت و نقابت پناه میر قریش ضوابط وداد و قواعد
اتحاد استحکام گرفته است در آن زمان که حدود خراسان مخیم سرادقات اقبال و منصوب خیام عز و علا
گردد آن سلطنت پناه نیز از ولایت خود متوجه شده بآن حدود تشریف ارزانی دارند تا آن
سرزمین مجمع البحرین مجد و علا و مطلع السعدین مجد و بها گردد و بالمشافه بی وساطت قاصد و پیغام اساس
محبت یگانگی مستحکم ساخته بعضی سخنان دلاویز و اسرار حقیقت آمیز که مخزون مکنون خاطر است و
شرح خداشناسی حق پرستی که بقدر استعداد او با مرحمت فیاض علی الاطلاق دریافته است مذکور
مجلس انس سازد و از نفائس حقایق الهی و شرایف دقایق آگاهی که بر خاطر عاطر آن ابهت دستگاه
پرتو انداخته باشد نیز استماع نماید که خلاصه زندگانی و زبده کامرانی صحبت اشباح انسانی و مواست
اجسام روحانیت کثیف که گاهی در میان دو برگزیده خداوند و نظر کرده بارگاه کبریا متحقق شود و
هر گاه این معنی باعث شمول فیض عموم و فضل خواهد بود در آن زمان که بعنایت خدا

این رزه بوقوع آید چون همت منظوران الهی سرفراز کردهای خدائی بتحصیل رضای حق تعالی است استحصال

نام وتسلط برافراد انام بنابر آن هر کو بخاطر حق جو است امید که مطلب ومقصد ایشان نیز آن باشد کرد

یکی که حق شناسی وحق طلبی بیشتر باشد آن دیگری نیز استرضای خاطر را لازم دانسته در مقام کمال یکجهتی بود

از صلاح او در نگذرد والحال که نسبت یگانگی واتفاق بر عالمیان ظاهر وآشکار اشده است درباره امداد و کمک

حاکم ایران وخراسان آنچه صلاح دید یا وشما خواهد بود از مکمن بطون بعالم ظهور خواهد آمد و معذرتی که درباب قضیه

فرزند شاهرخ میرزا رقمزده کلک محبت نگار شده بود مستحسن خاطر انصاف گزین افتاد الحق که مشار الیه بوا

خمره سالها وخود پسندیها از رهگذر کم فطرتی وبد مصاحبتی منشاء چندین امور ناملائم گردیده بود که هر کدام

از آنها بانفراده مستدعی آن بوده که کار او باین حد رسد اولا بواسطه اغوای بعضی کوته بینان از لوازم اطاعت

ومراسم عبودیت ما بسیار متساهل شد و ثانیا با آن عظمت دستگاه که قطع نظر از سواد معموره قرابتی که میان ما

وآن رفعت پناه واقع است نهر دی جلالت و رتبت طرف نسبت نمیتواند شد ولی و بانه پیش آمد تا التماس تجدید

بزرگوار خود که چندین حقوق دینی و دنیوی بر ذمه او داشت آنچنان سلوک نمود که شهر بهی که نسبت باو

واقع شد از قسم الفاتح بانی والهام یزدانی بود الحال چون از خواب غفلت بیدار واز مستی غرور هشیار

شده التجا واعتصام بعروه وثقای عاطفت بانمود غیر از آنکه تفقدات وتلطفات عز اعتبار بخشیم امری دیگر

منکرد وباهول از مراسم مودت وقرابت آن عظمت دستگاه نیز آنست که از زلات اقدام واغماض نماید جهت

محبت استحکام قواعد مودت افادت و حکمت پناه زبده مقربان هواخواه وعمده محرمان کارآگاه حکیم همام را که مخلص

گفتار و مرید درست کردار است واز ابتدای ملازمت ملازم بساط قرب بوده دوری ... هیچ تجویز نکرده

بودیم برسم رسالت فرستادیم چون در ملازمت ما او را آن نسبت متحقق است که مدعیات ... ابیوه

دیگری بموقف عرض میرساند اگر در مجلس شریف ایشان همان سلوک مرعی باشد گویا فیما بین مکالمه بواسطه

خواهد بود و بجهت پرسش واقعه غفران پناه رضوان دستگاه اسکندر خان انار الله برهانه سیادت ماب

نقابت نصاب میر صدر جهان را که از اعاظم سادات کبار واجله نقبای این دیار است مقرر کرده ...

بواسطه بعضی امور در ترا خی افتاده بود درینولا برفاقت حکمت پناه مشار الیه را فرستادیم و انمودجی

از تحف هدایا بتحویل عمدة الخواص محمد علی قلی خان بموجب تفصیل علیحده ارسال نمودیم باید که بمقتضای

عوائد اتحاد واتحاد بو اعمل فرموده همواره از طرفین طریق ارسال رسل و رسائل و اتحاف تحف مسلوک باشد

١٣

وازفرغانه مطلب داشتن فرستادن کبوتران پی‌پی پرواز و آمدن حبیب عشقباز طایر دل بال اشوق در
اهتزاز آمده اشتمام شمایم یکجهتی و وداد نمود اگرچه توجه باطنی بهشتی پیوند ها که در نظر اولی الالباب و
مبنا امید ولیکن در نظر نازنوی چرخ و بازی آن با وانسبت شوقی و مناسبت ذوقی ارباب وجد مستزید
و موجب تجدید ارتباط میشود و گرنه حضرت احدیت تعالی بر سر ضمایر آگاه است که از اشتغال صوری احیانا با مثال این
امور بکمال توجه بمبدا بی‌نهایتی بیش نیست و مجرد بالی پرظاهری اکتفا بخاطر حق اندیش نه امید که همواره
بارسال شمائف صحائف محبت و جلایل رسایل مودت تحریک سلاسل اخلاص و تاسیس مبانی اختصاص نماید

شعر نامه سرحرف اختصاص تمام کرده شد والسلام والاکرام بعبدالله خان ازبک
سپهدار ملک توران در جواب اشتمام گلدسته بهارستان یکتا دلی و یگانگی و استطلاع
کارنامه نگارستان بینی و فرزانگی که از آراسته گلبندان بوستان آشنائی و نگاشته نقش بندان
نگارخانه دل‌افروزی دلگشائی آن والا دودمان خجسته خاندان گوهرافزای عنصر و آذرنگ ده کشای چهره دانش
و فرهنگ مسندنشین ایوان شهریاری چابک‌خرام نشیمنگاه سپهداری سپه‌سالار نبردگاه دلاوری دلیری شهسوار
میدان جولانگاه شیرمردی شیری خدیو کامگار کشور دادگستری آیین بادار جهان دانش پروری فروزنده چراغ
خانی فرازنده چتر گیتی‌نائی بود در خوشترین هنگامی که کوس نوروزی آوازه جهان‌افروزی در گنبد نیلگون بلند
ساخته و نیر اعظم علیه تخشیص(?) عالم یعنی آفتاب جهانتاب سلطان چهار ماهی ایام و قهرمان هفت اقلیم عناصر و
اجسام است سایه فرخندگی و فرخی بر تارک جزو و کل انداخته بود و باد بهاری روح نباتی در کالبد نورستان
شهرستان [illegible] دمیده و ابر آذری تنای نورسیدگان لشکر بهار را از گرد راه شست و شو داده پیرایه خوشدلی و خرمی
و زیب دلکشائی و شادمانی بسته بنیاد دوستی از سر نو بلندی گرفت آیین یکتادلی تازه ارجمندی یافت سخنان دلاویز
ازدوستی خویشتنی و یگانگی و نیک اندیشی که در نامه عنبرین شمامه نگارش یافته بود و گوهر سلک گزارش رفته
بود موصول [illegible] افتاده موجب فرحت گردیده بر دل دانشمند و دیده آسمانی [illegible] گنجینه [illegible] خداوندی آینه چهره
[illegible] پوشیده نخواهد بود که این نیازمند درگاه بی‌نیاز در این سی سال که از نیروی آسمانی بر تخت کامرانی نشسته
[illegible] و پیوسته [illegible] که همه جهانگیری و فرمانروائی و تیغ گذاری و کشورگشائی را بجا آوردن کمر و ارسائی
کرده کار و بارها ساخته [illegible] گرد آوردن گنجهای زر و سیم و آرایش تخت و دیهیم و پایگی ماندن خواهشهای ناپایدار در سر فرو بردن
دیگر بیان آن [illegible] ناستوار [illegible] دوست و دشمن و خویش و بیگانه جز نیکی و نیکخواهی چیزی دیگر در دل نبوده

و همواره در آسودگی جهانیان از خرد و بزرگ و مهربانی با مردم روزگار از نژاد بزرگ و دم کوشش می‌نمود
خدا آگاه است که پاک نمودن چهار دانگ هندوستان از خس و خاشاک فتن این نیستان که از تیره سلجوقی رهایی شور
پیوسته از سر خودخواهی و خودکامی نموده بلکه پیش نهاد آرزو و خیرخواه ارش خاکساران فرو گذاشت ستمکاران شده و از این
سبب سه که روآورده شد کارهای دشوار به آسانی گشایش یافته و چهره آرزو از پرده پدید بخوبی تمام نمایش پذیرفته
هر گاه که شیوه فرخنده ما با دیگر بندهای خدا چنین باشد با آن الا دودمان که از بزرگان پایگان درگاه خداوندی اند
و با آنچنی پیوند دیرینه و خویشی نزدیکی در میان واقع باشد بر هوشمندان خرده بین پدید است که یکی از نهاد در یگانگی و یکدلی
نیست از هر گاه اینهمه پیچ در پیچ شده باید پدید است که هر یگانگی در میان نخواهد بود و این یگانگی و یکدلی سرمایه آبادانی جهان و پیوند
جهانیان خواهد شد فاما که از دیر فرستادن نامهای گرامی و عدم اظهار لوازم دوستی پیمانی از سوی عزیز رفته بود و نهمی پنهان
در پرده گمان پوشیده و پنهان نماند چه دل نگرانی ایشان از دشمنان گیر و دار و نبرد با سرکشان روزگار خوان پدید است
با گفتگوی چندی از سخن سازان بیباک و تبه کاران که نهاد ناپاک نظر بخردی چند ز خود بجز پیشه سپند بر غم شور
و دو شوند از بد باغی سپند یا دشوند از چراغی سپند که از تیرگی روشن گوتاهی یافت در نجا ساخته بود و گرو
از ساده دلان پیچیدار و گردآورده سخنان ناشایسته بفتراک آویخته اند چه گنجایش همچنین نوشته باشد چه در
فروغ این گروه بی سرانجام بر مردمی که اندک پرتو دریافت دارند پدید است سیما آن الا دودمان که هرگز پذیره درگاه
خداوندی بوده دور اندیشی و باریک بینی ایشان همه وقتی گنجایش آن داشته باشد که گوش هوش بر این سخنان نابسزا
اندوخته از نامه پیغام دوستی باز ایستند و اگر چندی از راندهای درگاه و در ماندهای گمراه از هندوستان زرده دل رفته
باشند و بر پره سالوسی فرو آمده دروغ را راست وانموده خواهند که راه سخن باز بندند و خواهش دم زدنی کنند و بر آن شوند که
گرد دوستی نشینند و سرچشمه یگانگی را به خاشاک بیگانگی انباشته شود دستاورد آن شهر و که ایلچیان ما را
فرستاده مغز سخن بسنجیدند و از ته کار آگاه میشدند چه خواسته باشد اگر بوی سخنان و راز کار می
یافتند روش دوستی آن بود که دانشوران سنجیده را فرستاده از چگونگی آن میپرسیدند باری گذشت آنچه گذشت اکنون
چون گلزار دوستی بتازگی خرم و سرسبز شده دل سعی بر آن شد که اندکی از سرگذشتهای پیشین نگاشته نامه از
ساز و پوشیده نماند که اینچه از بیرون کتاب سیفت برساحت ضمیر آگاهان تافته و بشهادت نظر دقیق و اشارات تا
کشف و تحقیق عضادا یافته و بالجمله باتفاق اهل ملل و نحل مقرر شده آنست که عمده در موجبات شرف و ثبت
رفعت منزلت نوع گرامی انسان که مثال اقبالش بتوقیع وقیع فضلناهم علی کثیر ممن خلقنا مزین است گوهر شب چراغ

۱۵

عقل است که شناخت خداوندی و وابسته دریافت کارگاه آفرینش با و بازپیوسته و
باتفاق اصحاب نقل و ارباب عقل نورنیت آگهی شب تاب پادشاهان بزرگ منش و شهنشاهان والانژاد از همه
روشن‌تر دارند و دستوری جدا از آن بخت بلند و بختیاران دانش پسند از همه بیشتر است چه هرگاه که در کارخانه
آفرینش هر کس را فراخور احتیاج و استعداد دانش میداده باشند هر آینه این طایفه علیه را مزید فهم و ذکا مخصوص خواهند بود
اکنون که دانش پناه و بینش دستگاه مولانا میرزا جان که سرآمد دانشمندان نامدار و یگانه استادان روزگار
و از اکابر علمای دین و اعاظم اصحاب یقین است هرچند پادشاهان دانشوران همنشینی با این نوع مردم میباید تا
بپایه جایی که خرد و دوربین دانش خدا آفرین آن عظمت دستگاه خواهد رسید فهم افادت پناه مذکور تا نخواهد رسید
و چون فطرت صاحبان این یکتا لازم است که این قوت بیبها و فیروزه بجام کبریا معطل نگذارند و همواره
در سلک معاش و معاد استعانت و استمداد از وطلبند خصوصا در وقت صحبت با خودنمایان سیاه دل و سیه رای
تیره درون کج اندیش که از بی‌هنری اهتمام جاه و زرپرستی و خودی و خودپرستی چشم خرد کافند و ختانند و فرمان آسمانی نامه‌ها و دا
را که فرستاده خدا و رسانیده پیغمبر است از شاهراه گردانیده برنگ دیگر وانمایند و مجملات نصوص آیات و تاویلات
تسویلات منوط میخواهند که در فرمانروایی و کارگذاری شریک پادشاهی باشند و از این نکته زوال و انقلاب کار بهم آ
و تحصیل ضیافات الهی میباشد چون اختلافات بسیار در هر باب بسمع همایون میرسید در مطالب علمی و عملی طلب دلایل و
براهین مینمایند و همواره استکشاف غوامض مسائل دین و تنقیح مقاصد مجتهدین و مستنبطات عقاید سلف و مآخذ اقاویل
خلف و تفحص موارد خلاف و تصحیح مواقع اختلاف و منشا خلافی که درین یکهزار سال میان علمای امت
متنازع فیه بود چنانچه کتب متداوله مبسوطه بر تفاصیل آن مشتمل است مینماید و در مبادی احوال گفتگوی
المعنی باعث تکثیر ولغی و کساد بازاری نادانان که بتلبیس و تدویر در لباس ارباب دانش
درآمده اعتبار تمام پیدا کرده بودند میشد و موجب پیش آمدن جمعی از ارباب دانش و اعتبار گرفتن آنها که بواسطه
بدنفسی طایفه اولی در زوایای خمول بودند میگردید ولی نادانان را موجب تنبیه شد برت سوء سیر خود خیره شده و از
مکابره بعضی مقدمات نالایق را شهرت داده موجب بدخواهی چندین از امرای بنگاله که در انصباب
ممالک شرقیه هندوستان تعین بودند و موجب بدبختی و حکم فطرت اراده طغیان
و تباهی جوهر دماغ ایشان را فاسد داشت و مدتی مدید از در خانه دور بوده دست آویزی برای
نامدن در خانه و باغی شدن میخواستند میشود چنانچه این بی‌سعادتان گاهی نسبت دعا

الوہیت و گاہی نسبت دعوی نبوت با یجانب نموده خود را در گرداب بلا و موج خیز غم انداخته رسوائی خاص و

عام شدند و خاک مذلت گرد خجالت بر فرق روزگار خود انداخته بدار البوار شتافتند فی الواقع

ساحت جناب کبریای آلهی را با خس و خاشاک امکانی چه نسبت و در سرا پردهٔ عصمت نبوت پای بندان عقال ہوا و ہوس

را چه مناسبت باعث تعجب میشود که در مجالس ارباب دولت که از تائیدات آلهی ابتدا امثال این ہذیانات و

احتمال ہم چرا گذرد و سفیہان شعبده گر را برای چه اجازت استماع این مقدمات باشد و حق تعالی

که چون ہمگی ہمت مصروف تحصیل رضای آلهی است از سخنان کورهٔ ارباب نفاق غبار در مشیمهٔ

غدیر خاطر راه نمی یابد چه بہر گاه حضرت واجب تعالی از دست طعن کج نہادان کم بین خلاص نشده باشد

و حضرات انبیا و رسل از سرزنش بیخردان بد آئین نجات نیافته باشند سائر بندهای خدا را از آن

چه اندیشه و از بدنامی چه ملاحظه الحمد لله والمنه که ہمیشه پیش دیده دانش و بینش فرموده خدا و پیغمبر بوده در روز

افزونی بخت ہمایون ما گواه حال بس الله تعالی ہمگنان را در مرضیات خود ثابت قدم و راسخ دم دارد و چه

ہمگی ہمت سلاطین عدالت آیات آنست که در رضای خالق و آسودگی خلائق بوده بنوعی سلوک نمایند که

خلق خدا از آسیب اہل شرارت در امن بوده در لوازم عبادات آلهی و مراسم معاش خویش

خود فارغ البال باشند بنا بر آن بعضی از برای رفاہیت کافهٔ رعایا و عامهٔ برایا که بدائع ودائع آلهی اند

درین سی سال در پاک کردن این ہندوستان چندان کوشش بجا آورده که جا ہای مشہور

از چندین اجہای فرمان روا و سرکشان نابکار با بدست آمد ہمگی سرانجام آن بآن گونه که بایستی شد چنانچه

بتخانہای ہندوان بد کیش خانقاه درویشان خدا اندیش گردید و بجای آواز ناقوس بتخانه

بانگ نماز بلندی گرفت و ہمه کار ہای اینجا چنانچه دل میخواست ہمچنان شد و از زمین خواہش سامان

سرانجام پذیرفت و ہمه سرداران و گردنکشان کمر بندگی بر میان جان بسته و گوشوارهٔ فرمان برداری

در گوش ہوش کشیده بلشکر فیروزی اثر درآمدند و انہمه مردم گوناگون با ہم پیوند یکدست و یک دل

نیز سر نیاز بر زمین خاکساری و تارک امیدواری بدرگاه خداوندگاری نہاده بوستان آرزو دیار

این مرد را بسر چشمه داد و دہش سرسبز و شاداب ساختیم و پیش نہاد خاطر آن بود که چون این کار ہا

سامان و سرانجام یابد شوریده بختان فرنگ که در جزائر دریای شور درآمده سر بشور انگیزی آورده اند

دستگیر را در پا نوردان ہفت کشور شده سپاه ایران حرمین شریفین ادامهما الله شرفاً آزار

16

بسیار سیر سازند خود نورشش نموده آن راه را از این خار و خاشاک پاک سازیم لیکن چون شنیده میشود که او با

قزلباشان از جادهٔ عقیدت و اخلاص بیرون آمده بوالی خود دلیریها کرده اند بخاطر حق جوی میرسد که یکی

از فرزندان کامگار را بدان جانب تعین نمائیم قطع نظر از آنکه از شاهراه سنت و جماعت انحراف دارند رعایت

خاندان نبوت بر ذمت همت ما لازم است علی الخصوص که حقوق اسلاف سابقه در میان ما شد و تا خاطر ازین

رهگذر جمع نشود نهضت بجای دیگر نکنیم والحال که سلطان روم عهود و مواثیق جد و پدر بزرگوار خود را که این گروه

انگاشته نظر بر ضعف والی عراق انداخته بدفعات فوج فرستاده اند و مسموع میشود که والی عراق سلطان علی

همدان و غلی اللهجه طلب کمک با ینجانب فرستاده اند بخاطر حق جوی میرسد که عنان عزیمت بصوب عراق و خراسان منعطف

سازیم و اعلای اعلام امداد و اعانت بر وجه اتم و احسن نمائیم و در دل حق جویان میگذرد که چون آئین یگانگی و یکدلی با آن

والا دودمان سالهاست که هست و تجدید مراسم محبت و لوازم قرابت از فرستادن مکتوب محبت اسلوب مصحوب

سیادت و نقابت پناه سعادت دستگاه میر قریش استحکام یافته است میخواهیم که چون نزدیک بخراسان رسیده شود

آن والا دودمان نیز از آنجا از راه دوستی آمده در آن سرزمین بهر آئین به دیدار گرامی شاد کام سازند و گفت

شنود ولا و تیر پرده کشای چهرهٔ یگانگی گردند امید که سخنان خداوندی و رازهای پنهانی که در دل ما جا گرفته یک یک

گفته شود و آنچه از دوربینی و خداپرستی در دل آن والا دودمان پرتو انداخته باشد شنیده آید خوشا و خنده

جائی که اینچنین دو برگزیدهٔ خدا فراهم آمده زبان راز بگشایند و سخنان دلنواز با هم بگویند و چون پیش دید

سرفراز گروها خداخواهش برآوردن نام بلند و سرفرازی نمودن بندها و دیگر نیست دل حق جویان میخواهد که

ایشان هم همچنین میخواسته باشند که بهر یکی که خداشناسی و خداندیشی بیشتر باشد آن دیگری پیروی و دلجوئی

او نموده بیکدیگر نیکوئی کنند و فروگذاشت ننمایند والحال که نسبت یگانگی و اتفاق بر عالمیان ظاهر شده درباره

امداد و کمک اهل عراق و خراسان موافق صلاح دید آن حشمت دستگاه عمل خواهد آمد دیگر آنچه در قضیه

شاهرخ میرزا نوشته اند بسیار خوب نوشته اند سخن آنست که از آنجا که خردسالیها و خودپسندیهای او

بحدی رسید که کوتاه بینی همنشینان مدد داشت سزاوار چندین ناشایستگی شده بود که هرکدام از آنها

باین پایه میرسانند چه از آن بی پروائیها که از بندگی ما کرده و چه از آن گستاخیها که با آن والا دودمان

نموده هرچند از دوستی و خویشی که با دارند چشم پوشیده شود و او را چه پایهٔ آن بود که بی ادبانه پیش آید

و چه از بداندیشیها که به پدر بزرگان بزرگوار خود نموده هرچه یاور سید از خدا رسید ولی گمان

شایسته اینهمه آزار کیمیا بود اکنون چون شاهرخ ضمیر از خواب پریشان بیدار شده و از سرگرانی مستی هشیار گشته

باینجانب رسیده است خبر مهربانی نمودن از کارهای او و فراموشی کردن چیزی که از دل نمیگذرد و امید از دوستی خود

آن الا دودمان نیز چنان است که از گستاخی او چشم پوشند و جهت تشیید مبانی محبت و استحکام قواعد مودت

افادت و حکمت پناه زبدهٔ مقربان هواخواه عمدهٔ محرمان کارآگاه حکیم همام که مخلص است گفتار و مرید در

کردار است و از ابتدای ملازمت ملازم بساط قرب بوده دوری او را بهیچ جهه تجویز نکرده بودیم بسمت رسالت

فرستادیم چون در ملازمت ما او را آن نسبت متحقق است که مدعیات را بی واسطهٔ دیگری بی توقف عرض میسازد

اگر در مجلس شریف ایشان هم چنین آن اسلوب مرعی باشد گویا مکالمه فیمابین بی واسطه خواهد بود و جهت تیسیر

واقعه غفران پناه رضوان دستگاه اسکندر خان انار الله برهانه سیادت مآب نقابت نصاب

صدر جهان که از اعاظم سادات کبار و اجلهٔ اتقیا این دیار است مقرر کرده بودیم بواسطهٔ بعضی امور در تحصیل

تراخی افتاده بود در ینولا برفاقت حکمت پناه مشار الیه فرستادیم و انموذجی از سوغات به تحویل عمدة الخواص

خواجه محمد علی جهت تفصیل علیحده ارسال نمودیم ترقب آنکه بمقتضای نخوای غرای یکتا دوستانه ابواب اعمال فیروزه

همواره از طرفین بتوارد ارسال رسل و اتحاف تحف مسلوک باشد دیگر از فرستادن کبوتران بیحیری پروانه

و آمدن حبیب عشقباز شهپر مرغان شوق در جنبش آمد و گلها از خواهش گلگل شکفت اگرچه بحسب ظاهر

بازی بیش نمینماید اما در معنی یاد از موجبات ارباب ذوق میدهد مشهد اشتغال صور باین هستی میبرنده

چون بدیده کج هره بین بازی نگرد جز پرده بر چهره راز نیست و بر بین بال و پر چشم امید باز نه آسمیه

همواره بهمین آیین نامه و پیغام حاصل شده و شاد کام نموده باشند بیت چون قلم آمد بلفظ شاد کام هم نشد خط

محبت و السلام خطاب حضرت شاهنشاهی شاه عباس بخت نشین شهر ایران بسنا

و ستایش عتبه کبریایی قدرت جل جلاله و تقدس اسماءه بمثابه ایست که اگر جمیع نقاط عقول و جدا اول فهوم با بجز

مدرکات مسالک علوم فراهم آیند از عهده حرفی از آن کتاب یا پرتوی از آن آفتاب نتوانند بر آید اگرچه در دیدهٔ تحقیق

جمیع ذرات مکونات سر چشمهٔ جهانبروی اند که از زبان بیزبانی بر آمده تشنه لبان تفسیده زبانان بیدای زلیل

محمد حقیقی اثر زبان سبزیات باران ارند بیشمار از بهتر کمند اندیشه از کنگره جلال صمدیت که جا رسانی کلک سبحه

کوتاه داشته در حلایل نعوت گروه قدسی شکوه حضرت انبیا و رسل عالی شبا علیهم التحیة والسلام در آمده اولا اشتهار

جلالت شان آیات عطیاتست که جمهور انام را از گرویدهٔ ضلالت و غوایت قدم براه عنایت و هدایت آورده

۱۸

١٩

برمنابر تبیان وانمود و شرح معانی احوال و مکارم اخلاق طایفه مقدسه اهلبیت که رازداران اسرار کبریا
و پرده کشایان سرایر انبیا اند برآن فروده از ذروه عزت مسند عالی حجتی تازه باید کرد لیکن چون بدیده
انصاف ملاحظه میکند بر آینه مدارج این مظاهر کونی و آلهی معانی این مجامع انفسی و آفاقی را که مستهلک در
حقیقت حق فانی در بقای مطلق اند ظل ممجد کبریای خداوندی به توصیفات علیای ایزدی نمیباید پس شایسته
آنست که از آن اغنیه نیز دست باز داشته نکته چند از مقاصد مستعار قدرداران دانش و بینش که موجب حکمت
عملی انتظام سلسله امکانی بآن منوط است در دیباچه اظهار نهد که بهر آینه این صورت روان گرم روان
مسالک یقین و سیر دلان منازل یقین که از روای جداول ظهور و بطون پیش نهاد همت قدسی اساس و تشنه اند
باین سبب آویزنیار مستغنی و مستفیض سعادت خاص میگردد والمنه لله تعالی و تقدس که بمشاهده صحیفه
نامه گرامی که مصحوب کاسه سلطان حسین شاملو مرسل شده بود در اوسط ایام بهار و مناط اعتدال لیل و
نهار اهتزاز بخش باطن مهر آگین شده و باد طرب آمیز اشتیاق در ریاحین و در باغ روزگار پیچیده بود که این گلدسته
محبت و ولا نکهت سان مشام یگانگی گشت و آنچه در توقف تسطیر پاسخ خلت و داد رقم پذیر کلک محبت شده
بود بغایت موقع خود جلوه استحسان ادنی الواقع روابط معنوی چنان اقتضا میکرد که لمحه دیر نکشد
لیکن از مصادر و وارد مسموع شده باشد که چگونه مشاغل عظیم و محاربات عظیم با سلاطین ممالک
هندوستان و اساطین این مرزوبوم که مسلحان جداول آسمانی چهار دانگ هفت قلم گفته اند اتفاق
افتاده بود درین مدت مدید این سواد اعظم با همه وسعت و فسحت که در میان چندین رایان خود رای
و فرمانروایان سپه آرای انقسام یافته بود همواره بر سر نبرد و ستیز بوده باعث تفرقه خاطر
ستمدیده میشد به نیروی توفیقات آسمانی به تسخیر اولیای دولت قاهره درآمد و از کریوه هندوکوه
تا اقصای دریای شور از سه طرف جمیع سرکشان و گردن فرازان از فرمانروایان
زبردست و راجها و رایان بدست و افغانان کوه نشین و کوتاه بین و بلوچان
بادیه پیمای بادیه گزین و سایر قلعه نشینان و زمینداران مشمول استقلال در
ظل اطاعت و انقیاد درآمدند و در التیام صدور و ائتلاف قلوب طبقات انام
شرایف مساعی مبذول داشته شده و به میامن توفیقات الهی در پیشگاه ضمیر حق
گزین مقاصد مهمه با هم مهوور اراده و اکنون موکب مستقر رایات منصور ساکن [illegible]

کسی یکی از طرز دانان شبانه عزت روانه شود و درین تقاضا همچنین پسر شاه نه تشخیص شد خطر آنها استخلاص لکوشم رعایا و نگاه و سلسله
ولایت دلپذیر کشمیر از ایادی قبح تسلط او باشد و با وجود غایت استحکام آن سد طرق و ارتفاع جبال و تراکم اشجار
و فرط کریوه و مغاک که بسلوک آن با عرابه ریکاب مشکل است اینجا صعوبت تواند بود با شقاق عروه و ثقی توفیقات الهی
و استمداد از ارواح طیبه حضرات ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین با جمعی تنگرف حکم نموده و عساکر عالیه مقرر شد بیزار
خار اتراکش جالاک دست منزل بمنزل پیش میرفتند و در قلع احجار و قطع اشجار ید طولی نموده در تنقیح و توسیع طرق و
مسالک سعی بلیغ نمودند چنانچه در اندک فرصتی آن ولایت دلگشای مفتوح شد و جمهور رعایا از آلودگی معدلت استقلال
نمودند چون آن عشرت آباد که ممدوح جمیع نظارگیان حسن است از عنایات متجدده الهی بود و چون نیز
در آن گل زمین سیده سجادات شکر پرورد گار بجا آوردیم و تا بکوهستان تبت سر کرده از راه ولایت
و چیتور که راهی است در نهایت صعوبت عبور نمودند و متوجه صوبه کابل و غزنین مخیم سرادقات اقبال شد و تنبیه
افغانان سباع سیرت و قطاع سریرت که در ولایت سواد و بجور و تیراه و بنگش سنگ راه متردد آن توران
و تادیب بلوچان بعد نهاد و دیگر صحرانشینان بهائم طبیعت ثعالب خدیعت که خار راه مسافران ایران شده بودند
نیز بطریق استطراد و روی داد و چون در توقف انکه بعد از سنوح واقعه ناگزیر حضرت شاه علیین مکان انار الله برهانه
عدم انضباط احوال ایران و هرج و مرج آن دیار بود که بتقضای سبحانی وقوع یافت در ینولا که ایلچی خجسته پیغام
رسید معلوم شد که آن اختلال روی نمود و هر اینه از استماع این خبر خاطر نگران و با طمینان آورده و در باب
حقیقت یا تمکین سیر بخت که در شوکت محض رسیدن شایان آن همه مروت و فتوت نباشد و درین هنگام چنان میرسید
بظهور رسد که هرگونه کمک و امداد که مطلوب باشد بوقوع آید لیکن چون مهم قندهار در میان بود و میرزایان
انجا در لوازم معاونت و مساعدت آن دودمان عالی تکاسل و تقاعد می نمودند و در موقع خود لشکر همراه
که محل استطلاع عیار جوهر وفاق است قطعا آثار یکجهتی و یگانگی بظهور نیاورده اند و نیز بمامن اربع یا که موطن
صاحبان ناز و نعمت است توسل شایسته بتقدیم نرسانیدند مخطور خواطر حق باطن بود که او لا قندهار را که مکان
خود سپاریم و میرزایان گذشتار زوال دولت و زوال افزون داشته باشند و از ماجرای سوالف ایام و عدم
اعانت خدمت آن صدر نشین نقاوه طینتین طاهرین ملتزم شوند در سطوت افواج قاهره باقیان خان متفق
بوده هرگونه امدادی که مرکوز خاطر آن قرة العین باشد بجا آورند لیکن چون میرزایان منتسبان بدان
خانواده بودند و تمامی انکه استفسار شود و فرستادن حیوش منصوره در نظر عوام کوتاه بینی مشتبه بعدم ارتباط شد

۲۱

از این اراده منصرف گشت درین اثنا رستم میرزا برادر بسعادت شتافته و صوبهٔ ملتان که بچندین مرتبه زیاده از
قندهار بود باو اختصاص یافت مظفر حسین با شمول عواطف و روابط اشتیاق والده و پسر کلان
خود را اینجا فرستاده عزیمت آمدن ارد بعد از آمدن او عساکر فیروزمند در قندهار بوده هرگونه امداد
و معاضدت باسانی خواهد نمود و چون در آیین سلطنت کیش مروت اتفاق مقدم بر خلاف و صلح
اصلح از حرب علی الخصوص نیت حق طویت ما که از مبادی انکشاف صبح شعور تا این زمان همواره ائتلاف
مذاهب فرق متباینه منظور نظر داشته و طبقات تمام اعباد الله را در انتظام احوال عموم خلائق کوشش
نموده ایم و برکات این نیت علیا که مقتضای خلقت عظمی است مرة بعد اخری مشاهده و ملحوظ گشته درین منوال که ممالک
پنجاب مخیم عساکر عز و جلال گشت مکرر عازم جازم شده بود که انتهاض الویهٔ عالیه بجانب ماوراء النهر که ملک موروثی است
اتفاق افتد تا تمام آن بلاد در تصرف اولیای دولت قاهره درآید و هم معاونت خاندان نبوت بطرز دلخواه
سمت ظهور یابد درین حال بتواتر و توالی نصفت پناه و شوکت و ایالت دستگاه عبدالله خان والی توران مکاتبات
محبت طراز که مذکر قرابت سابق و مشید محبت لاحق باشد بوساطت ایلچیان کاردان فرستاده محرک سلسلهٔ
صلح و صلاح و موسس مبانی وداد و وفاق شد چون در جنگ زدن با کسی که در صلح زند در ناموس اکبر شریعت غرا
و قسطاس مستقیم عقل مصفا ناپسندیده و ناسنجیده است خاطر ازین اندیشه باز آورده شد و عزیمت آنکه متوجه
از واردان آن صوب اخبار تدارک اختلال ایران و ایرانیان که موجب اطمینان تمام گردد شنوده شد و تمشیهٔ
و اراده خاطر دولت اساس آن صفوت نژاد از انکشاف صحیح نشنیده با مول آنکه خاطر مهر گزین ما را متوجه
هرگونه مطلب و مقصد خود دانسته و طریق آیین مراسلات مرسلوک داشته حقائق احوال نوشته ابلاغ نمایند
و امروز کمتر کسی درین زمان از دانایان کاردیده و عاقبت بین بسیار کم شده است آن نقاوهٔ اصلاب کرام را
در انتظام ملک و التیام احوال جمهور انام جهد بلیغ باید نمود و در هر کاری مراتب حزم و مآل اندیشی بکار باید
و تسویلات ارباب بغض و اکاذیب سخن آرایان مفسد خاطر خود را مشوش نباید ساخت و بردباری تمام
نظر از زلات اقدام بلا زبان موروثی و بندگان جدیدی شیمهٔ کریمهٔ خود نموده
ارباب اخلاص [illegible] ورده و اصحاب نفاق را منجر مهربانی زنگ زدای ظلمت باید
در قتل آدمی و هدم بنیان ربانی احتیاط تمام بتقدیم رسانند که بسیار دوستان جانی
بسعی دشمنان خود کام از بساط قرب دور شده خونابهٔ اجل کشیده اند و بسا

دشمنان دوست نما لباس عقیدت پوشیده در تخریب اساس دولت کوشیده‌اند و رقبه ضمائر و سرائر
این قوم توجه نموده مسند بیان باید داشت و دولت مستعار این نابکار فانیه را بر صفحات ایام معاضد
و معاون باید گردانید و طبقات خلایق را که بدایع و ودایع خزاین ایزدی اند بنظر اشفاق منظور
داشته در تالیف قلوب کوشش باید فرمود و رحمت عامه الهی شامل حال جمیع ملل و نحل دانسته
بسعی بی‌حاصل تیشه بر گلشن همیشه بهار هیچکس نگردد و همواره نصب العین خاطر عاطفت گستر دولت افزا
خود باید داشت که ایزد توانا بر خلایق مختلف المشارب متلون الاحوال در فیض گشوده پرورش همه‌ها
بیمن دست همت والای سلاطین که ظلال ربوبیت‌اند لازم است که این طرز را از دست ندهند که دادار
جهان آفرین این گروه عالی را برای انتظام نشانه ظاهری یا سببهای جهان عالم آورده است که نگاهبانی
عرض و ناموس طبقات انام نمایند آدمی زاده در کار دنیا که گذران ناپایدار است دیده و دانسته خطا که
در کار دین که همیشه باقی و همیشه پایدار است چگونه تساهل نماید پس حال هر طایفه که اندیشش بیرون نسبت حق
سبحانه است در آن صورت خود پسندان انصاف مند را چه تبعیت گزیده‌اند بوده و اگر در حق ستیا
روش خاص سهو خطایی رفته است و بنجار رهایی واقعی است محل ترحم و شفقت است نه جای
شورش و سرزنش و در فراخی حوصله در امتحان باید زد که پیامبر آن سعیت صورت و معنی فتح
و دولت پرده کشاست و از نتایج این شیمه کریمه دولت افزا آنست که در هنگام حکم و صحتی
و استیلای قوت غضبی دوستان باشتباه دشمنان پایمال نشوند و دشمنان دوست نما را رواجی
مکر و فریب نماند و در پاس قبال خود و بر مسند سعی بلند نشست که ستون بنیان فرمانروایی است تحمل و بردباری
مصاحب دائمی خود گردانیدند که اساس دولت پایدار در ضمن این منطوی است و بر ضمیر ولینعمتی
که اراده چنان بود که یکی از مختصان حریم عزت امصحوب یادگار سلطان شاملو فرستاده شود تا
اوضاع ایران از قرار واقع آنچه بعرض مقدس رساند درین اثنا در ولایت کشمیر جمعی از شورش طلبان
و طغیان ورزیدند و ماجرا پدید آمد جمعی چند از ملازمان رکاب سعادت اعتصام در شکارگاه
که این خبر رسید باشاره ملهم اقبال خود بطریق یلغار بآن ناحیت سوار شدیم و هنوز رایات منصور
در بنا بود که بهادران نصرت منش که بیشتر بهره از این فرقه باغیه گردیده بودند قابل فتنه
سر آتش فساد را بدرگاه والا آوردند چون این ممالک بمیامن برکات قدوم عالی مهبط امن و امان

گشت باز معاودت فرمودیم بدار الملک لاهور نزول اجلال شده درین هنگام حاکم سیوستان ٹھٹھه و لوا
سند که سر راه ایران است با لشکر نصرت قرین بسعادت گشتگی در پیکار بود و راه عراق مسدود شد و قوستان
الچی در توقف افتاد و اکنون که خاطر اقدس از همه امور فراغ یافت و سیوستان ٹھٹھه در سلک ممالک محروسه
در آمد صفر بیگ جانی بیک حاکم آنجا باستان بوسی استسعاد یافت چون نقوش ندامت گذشته و حروف عقیدت
آینده از لوح پیشانی او ظاهر بود آن ملک بجنگ عظیم گرفته را باز بادو مرحمت فرمودیم و راه عراق فرخ
نزد یکتر و ایمن تر از سابق پدید آمد مشار الیه را رخصت فرمودیم و سلالة الکرام مخلص معتمد خاص ضیاء الملک
را فرستادیم و چندی از مقتضیات محبت اساس و کلمات خیریت اقتباس بزبان او تفویض یافت
که در وصد تسری خلوت ابلاغ نماید و نیز حقیقت احوال ایران از قرار واقع فهمیده معروض دارد
و برخی از سوغات این دیار بتحویل خواجه ابو ناصر فرستاده شد بتفصیل علیحده بگذراند مرجو آنکه این دولتخانه
را خانه خود دانسته بر خلاف ایام گذشته سلوک نماید و ارسال رسل و رسائل را که ملاقات روحانی
و مجالست معنویست همواره از شمائل یکجهتی و یگانگی شمارند حق سبحانه و تعالی آن نقاوه خاندان صفا
و ارتضا و خلاصه دودمان اجتبا و اعتلا را از مکاره و مکاید اخر الزمان محفوظ و مصئون داشته از آسیب
عین الکمال مصون دارد نامه حضرت شاهنشاهی جنت آشیانی ولایت کاشغر رسید درین
آرایش آسایش و آفرین که شهنشاه عالم افروز آگاهی مردم پذیرا نورگردانیده و این سکه
انجمن را بطلوع داد و دهی فرمانروایان و الا شکوه آسودگی کرامت فرمود آگاه دلان
آن بود که شناسائی مهین بخششهای خدا شده سجود نیایش بدرگاه داور بیهمال نمایند و بگزیدگی
سنجیده که سپاس گزاری اساس و سرآمد کارهای شایسته آنکه چراغ قدردانی افروخته باندازه
آن دوستی و خیرسگالی بجا آورند بنا بر آن چشم داشت زان نقاوه دودمان عز و علا و عصاره خاندان مجد و
اعتلا آنست که نظر بر وفور عنایات ایزدی که درباره این نیازمند کبریا است و سلاطین روزگار دور رنگ
نشینان جهانداری سلسله جنبان مصادقت یکجهتی و یگانگی شده همواره بارسال رسل و رسائل محبت پیرای خاطر
سگ دندان گوهر کلیل سعادت وجود چندین روابط بیشتر از همه طرق مراسلات شاه جهان آرائی که
شوند خصوصاً که گلستان همیشه بهار کشمیر روزه تهرفضا و لیالی دولت قاهره در آمده قرب مسافت دارد صفای
محبت یگانگی کشوده از نفائس هندوستان که مجمع نفائس اقالیم است هر چه خواهش باشد التجا باشته نمایند و فار...

اشجار چو سار تختمندی اسیر سبب سازند و درین هنگام که عرصه دلپذیر کشمیر بورود رایات گیتی کشا شد چنان
بمسامع اقدس رسانیدند که درین‌شین یاس سعادت منشی و هوشمندی شاه محمد اسبهم رسالت فرستاده بودند عاطفت عزید
عاطفت ضمیر آسمان پیوند شار جون در سوالاو حوادث ده از جهانبان برگاه مقدس آمد نوازش کرده رواج
فرمودیم با جلال بی کار رحم خرائل عاطفت یا دلنشین آن قرة العین سلطنت گردانده دیگر خیال حق پیشگاه
باطن قدسی توسمید بدکه یکی از طرز دانایان سخنفل سما بوین بالیچی گری ختا رخصت فرائیم انجه مصلحت دیده آن
دو چه دودمان اجلال باشد بموقف ابلاغ رسانند و از انجا که وقوف بر احوال مانیان شعبه فروز
دیدور گیتی بوره چوبای سرنج اقالیم بوده ازان نسخه دانش افزا دستانی مشحو اسمهم بدیهی ست که از ختا خبر
نتیجه در میان نسبت بچه از او ضاع آن ناحیه معلوم شده باشد تفصیل تحریر ده کلک خصاص گردانند که فرمانروا
کیست و با که آویزش دارد و در روش سهبانی معدلت پژوهی بر چه حال ست و از دانایان حکمت اندوز
تجربه کار و جنگجویان نفس و فنون کم امروز در آن ولایت بزم افاضت گرم دارند چه کسانند و بر چه کیش اند
و از نادره کاران هنرپرداز و صنعتهای عجب انگیز کدام غازه شهرت بر روی روزگار دارند و بحیثیت آنکه برخی از سخنان
دل آویز را گزارش نماید معتمد الخواص ابراهیم بیگ را فرستادیم و منتظر است که از بازرگان جهان نوردیست با
عتبه اقبال بازگشت ارادهٔ حیرت شاسیکند زبانی جنین بفرستید و الاهم. نامه حضرت شاهنشاهی بشرفای کرام
معظمه منوره صانها الله تعالی عن مائم الانفس والآفاق الحمد لله وکفی وسلام علی عباده
المجتبی المصطفی وعلی عباده الذین اصطفی سیما علی عنصر الشرفاء الحنفاء چون همگی توجه اشرف اقدس مصروف بر آن است
که طوائف انام از خواص و عوام و کافه برایا و سائر رعایا که و دایع بدایع حضرت منعم اند جلت نعماؤه مرفه الحال و
منشرح البال بوده در ادای مراسم عبادت و لوازم طاعت معبود مطلق بطمانیت نمایند و بوجه من الوجوه دست تطاول
ابنای روزگار بحال خلائق الله خصوصاً صلحا و فقرا در ازنگردد و خلائق تقدیر بیشتر بوسیله جمیله یا از مواید نعم وافر
که بعنایت حد التقسیم آن باشد محظوظ و متلذذ باشند سیما ساکنان آن خیر البلاد و متوطنان آن احسن البقاع
علی الخصوص زمره منتسبان خاصه آن موقف مقدس که محل ورود جنود ملائک و غایت مقصد و مقصود
صدرنشینان متمکنین فیها علی الارائک ست مشمول فیوض و عواطف باشند بنا بر علیهذا قرار یافته که هر سال یکی از
ملازمان درگاه خلائق پناه را که به حسن ظن متصف بوده باشد میر حاج ساخته با در ارات و انعامات از نقود و جنس
بقدر تفاوت درجات و تناسب طبقات مصحوب فرستاده باشیم چون در سنه تسع و ثمانین و تسعمائة بعضی بکمی هم[ان]

۲۴

۲۵

قدم از جادهٔ اطاعت بیرون نهاده طریق بغی پیموده بودند و باعث تفرقهٔ خاطر عباد الله گشته بنابر آن بجهت دفع
و رفع فتنه و تادیب و تخلیص عجزه و فقرا از مکاید اشرار توجه بصوب ممالک پنجاب و کابل شده بود بتاییدات خدا
و توفیقات احد مطلق با عساکر بسیار و افیال بیشمار تا کابل سیر واقع شده و روزی چند کابل مخیم سرادقات
عز و جلال گشت الحمد لله که تادیب و تنبیه مخالفان باحسن طرق کرده شده و هر کس هر جا که بخبث باطن
و قبح سیرت خود خیال فتنه کرده بود بکنج عدم رفت مجدداً بمقتضای مرحمت آیه و مراسم جبلیهٔ عفو
جرائم محمد حکیم میرزا نموده کابل را باو عنایت فرمودیم بشرطیکه در احیاء مراسم شریعت غرا مساعی جمیله
نماید و در ترفیه احوال عباد الله نهایت جد و جهد بجا آورد و از آنجا مراجعت فرموده دار الخلافه
مستقر رایات ظفر آیات شد و بواسطهٔ کدورت و شماتت این طایفهٔ باغیه در سال مذکور از ارسال خیرات
مبرات حرمین بسته داد امید که پس از قضای این مهم نشود دیگر مصحوب شیخ عبد النبی و مخدوم الملک و حکیم الملک جداگانه
مبالغی که در طومار مرقوم شده بود که بشرفای عظام و قضات کرام و بعضی مصارف شریفهٔ دیگر بمشار
الیهم باعلای الکلمات رسانند باید که تفصیل این مبلغ بکیفیتی که مشار الیهم رسانیده باشند بمهر شرفا و قضات
نویسانیده فرستند که ملاحظه آورده شود و چون حکم شده بود که بعضی از اشیای عربیه نفیسه که در نظر آید مبلغ وفا
نکند بعضی مبلغ معهود را صرف آن کرده اشیا خواهند نمود بنابر آن تعیین مبلغ نشده دیگر چنان بمسامع علیه
رسید که بعضی شعرای بخارا نسبت فضائل مآب کمالات اکتساب شیخ معین الدین محمد هاشمی شیرازی بمقتضای بغض و عداوت
و حسد تهمتی کرده در مقام ایذا و اهانت مشار الیه شده بودند و در آن اثنا مذکور نموده بودند که در رساله که بنام
نامی شیخ ساخته فرستاده بود بعضی سخنان که موافق شریعت طاهره نبوده مندرج بود مخفی و محتجب نماند که آن
محض افترا و بهتان صریح کذب و طغیان محض و نعوذ بالله من شرور انفسهم اصلا و قطعا از مشار الیه امری که مخالف
کتب الفقه معقول و منقول بوده باشد بسمع اشرف اقدس نرسیده و از آن باز که بعتبه بوسی مشرف شده بغیر از
صلاح و تقوی و اتباع شریعت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم امری دیگر معلوم خاطر اقدس نشده باید که
آن شریره مجهوله و حسده مرده را تنبیه و تادیب نمایند و مشار الیه را از دست ظلم و ستم اهل فتنه و فساد
نجات بخشند و عجب از بعضی ناقصان که امثال این افتراهای صریح که مردم ابله و صبیان تصدیق ننمایند شنیعها
نموده در صدد آزار این جمع می شوند باید که امثال این نوع مردم را از آن ملک شریفه بیرون آورده راه
ندهند و خاطر اشرف را متوجه انتظام احوال ستوده مآل خود دانسته در آن بقعهٔ قدسیه بادعیه باقیه

استعمال نموده تا هنگام ملاقات حقائق احوال و سوانح ایام را می نوشته باشند که سرآینه مزید توجه عالی خواهد بود و السلام

مفاوضهٔ حضرت شاهنشاهی ایران فلک سپاه بسپاس بیقیاس نثار بارگاه پادشاه حقیقی که سلک مضمون

از صدمهٔ زوال است سلطنتش مصون از لطمهٔ انتقال قضایای بی تمامی بین آسمان گوشه ایست از اقطاع

و سپیدهٔ تا سپیده ای از امکان قطعه ایست از جهان اختراع او تدبیری که انتظام عالم بنظام بنی آدم بدستیاری عقل و دانش پادشاهان

عدالت پیشه و پایمردی عدل شهریاران نصفت اندیشه منوط و مربوط ساخته مقدوری که برابطهٔ محبت ضابطه

مودت منطقه اسلاف القیام و دیدبهٔ ملتزج است ... و اوکاشانات انواع ملکوتات اندر اختصه و ورد نامحدود

هدیهٔ بارگاه ارواح طیبهٔ معاشر انبیا و رسل علیهم الصلوة و السلام که سالکان صوب طرق هادیان مسالک سبل اند خصوصا

و خصوصا باو بعد بر ضمائر ارباب بصائر که مقتبس از انوار ولایت و متجلی از اشعهٔ حکمت و درایت اند مخفی و محتجب نیست

که درین عالم ناسوت که مرآت عالم لاهوت است هیچ چیزی بمحبت فائق نیست و هیچ امری چون مودت لائق

چه بنای اصلاح عالم و نظام کون بر تودد و تالف نهاده اند و در هر دلی که آفتاب محبت پرتو اندازد جهان

عالم روح روان از ظلمت تیرگی بپردازد لیکن وقتی که در طبقهٔ سلاطین که صلاح این طائفه صلاح عالم و عالمیان

است تحقق شود بنا بر آن همگی همت عالی نهمت باین مصروف است که روابط محبت و ضوابط ارتباط که

میان عباد الله موکد و مشید باشد سیما در طائفهٔ علیهٔ ملوک که بمزید عنایات الهی بشرف اختصاص دارند خصوصا با

سلطنت مآب خلافت قباب مورد تجلیات معنوی محیی رسم عیسوی الغنی بحسن التعریف و التوصیف که نسبت تفوق

همسائگی متحقق است و رعایت حقوق جوار و محبت بآن عمدهٔ سلاطین بمدار تحقق موکد و از اشرف مقتضیات

محبت جانی و اکمل موجبات مودت روحانی تالف صوری و تانس ظاهری است چون ... عظمی و ... است

کبری جز از مشاهدهٔ جسمانی در پردهٔ توقف میماند امری که خلف آن شرف تواند شد ارسال رسل و رسائل

کار ارباب فطنت و ذکا آنرا قائم مقام مکالمه و مناب مناجات میدانند امید که علی التواتر و التوالی ابواب رسل

رسائل از جانبین مفتوح باشد و سوانح احوال و لطائف آمال از طرفین بتبیین منشرح گردد در ضمیر منیر واضح

خواهد بود که باتفاق جمیع ارباب ملل و نحل و اصحاب دین و دول نشاتین دینی و دنیوی عالم صوری

معنوی مشخص و معین و بدلائل و براهین ثابت است که نشاء صوری دنیوی برابر نشاء معنوی اخروی چه قدر تفاوت

دارد و عقلای روزگار و کبرای دهر را باید در تکمیل این حالت ثانیه ظاهر است چه قدر مساعی جمیله و دواعی جزیله

باقدام میرسانند و خلاصهٔ اعمار و زبدهٔ اوقات را در استحصال مقاصد صوریه بچه طریق صرف مینمایند

۲۶

۲۷

و در مستلذات سریع الزوال و مشتهیات قریب الانتقال چگونه منحصر و مستهلک اند الله تعالی از محض عنایات ازلی و هدایت
لم یزلی خود با چندین مشاغل و عوائق دنیوی و روابط و علائق ظاهری سر و طلب خود کرامت فرموده باشد
با آنکه ممالک چندین سلاطین عالی مقدار را در حوزهٔ تصرف ما در آورده و بمقتضای عقل در انتظام و التیام این
ممالک نهجی که جمیع رعایا و کافه برایا مرفه الحال و منشرح البال باشند سعی بلیغ نموده و توجه برین باید داشت
اما الحمد لله که استرضای خدا و شوق با هو الحق سرمایه مطالب فاتحه همه مآرب است و چون اکثر ابنای روزگار
اسیر ربقه تقلید اند هر که طریقه آبا و اجداد و اقارب و معارف مشاهده می نمایند بی آنکه تامل در دلائل و براهین
نمایند آن کیش که در اول آن نشو و نما یافته اختیار میکنند و از شرف تحقیق که علت غائی ایجاد عقل است محروم میمانند
بنابرآن در اوقات طیبه با دانایان جمیع ادیان صحبت داشته از کلمات نفیسه و مقاصد عالیه هر کدام
مستفید و مستفیض میشویم چون تباین السنه و تغایر لغات درمیان حائل است لائق آنکه بارسال این طور کسی
این مطالب عالیه با حسن عبارت خاطرنشان کند مسرور سازند و بسمع همایون رسید که کتب سماوی مثل
توریت انجیل و زبور بزبان عربی و فارسی در آورده اند اگر آن کتب مترجم یا غیر آن که نفع آن عام و
فائده آن تام باشد و در آن ولایت بوده باشد فرستند در [illegible] محبت تاکید مراسم وداد و تشیید
مبانی اتحاد سیادت مآب فضائل اکتساب صادق العقیدت و الاخلاص سید مظفر را که بمزید التفات و
عنایت سرفراز و مخصوص بوده فرستادیم سخنی چند بالمشافه خواهد گفت اعتماد نمایند و همواره ابواب مکاتبات
و مراسلات را مفتوح دارند والسلام وعلی من اتبع الهدی فی شهر ربیع الاول سنه نهصد و نود و

نگاشته شد نشان حضرت شاهنشاهی بجوان بخت والا نژاد شاهزاده مراد در وقت مراجعت از کشمیر

فرزند ارجمند برخوردار سعادتمند قرهٔ باصره دولت و
اقبال غرهٔ ناصیه عظمت و اجلال درة التاج فرخی و فیروزمندی اسطقس العقید سعادتمندی و حق
پسندی صاحب السداد و الرشاد شاهزاده مراد بعواطف روزافزون شاهنشاهی و مراحم
از حد بیرون ظل الهی اختصاص یافته بداند شکر ایزد جهان آرای که یورش عرصه دلگشای
کشمیر بخاطرخواه بانجام رسید و مخالفان دولت قاهره بجزای خود رسیدند و آن گلستان
همیشه بهار از خس و خاشاک اهل فتنه و فساد پاک شد که از آغاز اورنگ آرای سپهر عنوان
تخت نشینی و معدلت پژوهی ما هوشمندان آگاه دل اند که

زهی بخت بیداری تواند برد که حضرت دادار جان بخش خردآفرین چگونه مژدهای بزرگ و لطفهای شگرف که در هر صد روزگار در نیاید با عنایت فرموده است و مجدداً از جلائل عنایات الٰهی و جزائل عطایای نامتناهی که درین سی و شش سال فیض پیوند در نیایش درگاه الٰهی بظهور آمد شکر آن بکدام زبان گفته آید که شرح شمه از آن در وسعت آباد دل نگنجد هرگاه چنین باشد اندکی از بسیار و ذره از آفتاب گنجایش دارد آنچه ناشکیب است سنجیده و پسندیده که بزرگان خرد اندکی از عطایای الٰهی با مخلصان درگاه و هواخواهان دولتخواه میگویند تا اولاً بقدر خود با شکر آن این سعادت را اما نمایند و ثانیاً چراغی در راه تاریک سرگردان بادیه ضلالت افروخته و ثالثاً عقیده و خلاص بیشتری یابند و از آنجمله آنکه در روز دهم ماه امرداد الٰهی سنه سی و هفت که هنگام استعداد برسات طغیان رود باران است و بر نهجیکه درین سالها در اطراف پنجاب کمتر ازین قسم باران بدین حد و نشان میدادند بمحض الهامی بالی و الهام ایزدی عزیمت کشمیر بهشت نظیر جهان کشا اتفاق نهضت فرمودیم با وجود آنکه جمیع اولیای دولت ابد طراز و دولتخواهان که بمزید عنایت و التفات اختصاص داشتند جرأت سخن کردن بلند گاه اعلی نداشتند بروشی که سخن سرایان هر جا بعرض رسانند تا ملائمی هوا افزونی باران بعرض رسانیدند چون همای این کاشکار ایزد جهان آرا بود مسامع قبول نیفتاد و بتاریخ مذکور توجه فرمودیم و از بدائع عجیبه آنکه در سیوم روز دولت افروز که رایات اقبال از لاهور نهضت فرموده بود همان تاریخ کل بخت برگشته مرا و از زیادکار نابکار قرابت میرزا یوسف خان بعضی از اوباش کشمیر اتفاق نموده بغی ورزیده مایه فتنه و فساد شد و از غرائب عظیمه آنکه در همان روز که مایکشتی نشسته از دریای لاهور رخصت شویم و کلمه غیبی بر زبان گوهربار داد که از باریافته‌های مجلس معلی ناگهان پرسیده شد که این بیت از کیست و در حق کدام کج گفته شده

بیت کلاه خسروی و تاج شاهی بهر کل کی رسد حاشا و کلا

حیرت اقبال چنین مشکل رفته بود که خبر طغیان آن کل سرگشته رسید دانسته شد که مشیت ایزدی بر ... شکر خدا بجا آورده شود و درین راه ... مخلصان را پایه اخلاص ... اخلاص و از امور عجیبه آنکه درین هنگام که خبر شورش کشمیر ... آن بد دولتان ... دل العاقبت رسید ایزد بیچون بزبان ما آورده است که او را از همان لشکر و جمعی ... یافته بجهنم آباد خواهند فرستاد و غریب آنکه فرمودیم که ظهور این توفیق ... در برآمدن ... خواهد بود و این بیت بهر زبان مقدس ... آید **بیت** ولد الزنا است حاسد ستم انگه طالع من ... ولد الزنا کش آید چو ستاره یمانی

مگر فرمودیم که چون سهیل یمانی طلوع نماید آن کم اصل را سزای ایشان داده خواهد شد بادر او چون از لولیان است
در اصل خطائی رفته است که چنین بایستی که یا سهیل نزدیک آمدن آن ستارهٔ اقبال بعضی هم کمانان
حقیقت کیش که هم از آن گروه بودند دوش آن مخذول را از بار گران سر کل سبکبار و نجات دادند و از عطیات
الهی چنان زبان داده بودیم که از آغاز فساد تا یکسوی عدم رفتن کمتر از دو ماه زیاده از چهل روز نخواهد کشید چون
اهل محاسبه حساب کردند پنجاه و یک روز مدت فتنهٔ او کشید چه در روز دوازدهم مرداد الهی سنه سی و هفت روز آغاز بی دولتی
او بود و در سیوم و یکم شهریور زمان فرو رفتن او بهاویهٔ نیستی است و چون شیمه مستقر رایات دولت گشت آغاز
زمستان شد از زمستان بود و قریب یکماه برای آسودگی رعایای آن دیار این توقف واقع شد درین اثنا بر زبان الهام
ترجمان میگذشت که چه خوش باشد که در هنگام نهضت بجانب هندوستان چون عساکر گردون مآثر از
پکهلی بگذرد در آن وقت برف بارد تا هندوستانیان که داخل عسکر اقبال اند و باریدن برف ندیده اند محظوظ و
مشعوف گردند و هم آسیبی از کثرت برودت بآن گرم سیریان نرسد چه گذشت پکهلی جائیست که هم روی کشمیر دارد و هم جانب
هندوستان باز هم لطف پروردگار خود را که چگونه عنایتها میکند بیان باید کرد که بعد از یکماه از این سخن
از پکهلی گذشته بودیم که در اثنای راه برف باریدن گرفت و در آن روز دو سه دفعه برف بارید و سیر تماشای اهل هند
شد مراسم سپاس خدا را چگونه توانم ادا کرد و بعد از سوم و چندین الطاف الهی بدرقهٔ اقبال ایزدی بیست و دهم ماه الهی
بلاهور نزول اجلال واقع شد چون مهمات این حدود بعنایات الهی انجام یافته بخاطر اقدس چنان میرسد که چون کافه
خلائق هندوستان که خوکرده دیدار نوربخش ما بوده اند مدتیست که محروم مانده اند برای خرسندی آنها بیشتر از نوروز
عالم افروز که دو ماه و چیزی زیاده بود بتوفیق ایزدی متوجه هندوستان شویم و گاهی بخاطر الهام پرور چنان میرسد
که بعد از جشن نوروزی اندیشهٔ ممالک کشائی از ملکش بمنصهٔ ظهور آید که شکرانهٔ این مواهب عظمی بجا آورده
ستر برای خاطر کرده

منشور حضرت شاهنشاهی بخانخانان سپه سالار ولد محمد بیرم خان در واقعهٔ راجه بیربر

اعتضاد خلافت فرمانروائی اعتماد سلطنت و کشورکشائی فض خاتم شجاعت
و نجیباری آب گوهر حقیقت و جانسپاری سیف مسلول بازوی شاهنشاهی کرم مصقول بوعده که شمشیر
طراز آستین هیبت و اجلال گوهر سر دولت و اقبال مخزن اسرار خلیفهٔ خداوندی مجمع اطوار خدادانی
و هواخواهی مقدمة الجیش معارک جهانستانی مقدمة العیش محافل کامبخشی و کامرانی
مونس خلوت سرای حضور محرم خاص الخاص اسرار سرور رفیق طریق دار الملک دانائی

۲۹

حریف حقیقی بیت المعمور دلگشای خلعت الصدق اشاعاظم و اعالی واسطة العقد مفاخر و معالی مطرح انظار
عنایت موزدم عطاف قدسی سرایت قدوه خواتین بلند مکان عمده مریدان سعادت نشان یار وفادار
فرزند برخوردار مبارز الدین خانخانان سپه سالار مشمول شرائف عواطف سلطانی و موجلا مراحم
جهانبانی مفخر افتخار و شرف استظهار یافته بداند که درین ایام عیش و نشاط و هنگام جشن و انبساط که اسباب
خرمی آماده و ابواب بهجت گشاده از هر طرف نوید فتح و نصرت بگوش الهام نیوش میرسید بحسب تقدیر چشم زخمی
بلشکر فیروزی اثر که بجهت تسخیر ولایت سواد و بجور تعیین شده بود رسید با وجود آنکه تمام ولایت مذکوره در حوزه
تصرف اولیای دولت در آمده بود افاغنه ملاعنه که در خلال جبال منهزم متواری بودند در وقت مرور عسکر
بی ملاحظه حزم و تدبیر تعاقب میکنند و اکثر آن مخذولان بقتل و نهب رسانیده متوجه کوهستان میشوند
چون امر الهی پرده تغیب ظاهر شدنی بود زمام اختیار از دست اولیای لشکر رفته در شعاب صعاب بوقت گرانبار
روان میشوند و توزک از انتظام می افتد و از اطراف کتل آن نا عاقبت اندیشان قدری دست درازی
میکنند مردم سراسیمه شده راه راست را از دست داده جمعی کثیر از کوه می افتند درین اثنا عمده محرمان بزم
مصاحبان دمساز صاحب فطرت عالی عنوان بشان همتای نقاوه مقربان درگاه خلاصه دودمان عز احترام
انجمن آرای حریم پادشاهی باریک بین فائق آگاهی همدم دلگشای مجلس خاص محرم خلوت سرای خفا و اخلاص نکته آمیز
رموز عشق و محبت نخلبند حدائق خلوص صدق و عقیدت طالب بیقرار راه حقیقت طلبی محو جلوه عاشق
اطوار حق گزاری حق گوئی نقشبند طراز معنی آفرینی نکته سنج بساط همزبانی و همنشینی فقیه باب حرم سلطانی
رمز شناس عالم مراجدانی گره کشای خاطر مشکل پسند صیقل نمای آینه ضمیر آسمان پیوند سرحلقه دائره نکته سازان
سر دفتر انجمن سخن پردازان جلیس مجلس انس انیس خلوت قدس مصاحب دانشور راجه بیربر که خود را در محبت یکجهته بود
و پیش از فدا شدن در راه اخلاص آماده ساخته با وجود تعلق دنیوی کمال بی تعلقی داشت و با گرفتاری ظاهری
سر رشته آزادگی میانگاشت ملک الکمال ازین جهان فانی و خاکدان ظلمانی رخت اقامت بست و قالب عنصری
او در هم شکست سلوک براهی که همه ناگزیرست اختیار نمود و بجلباب اختفا و نقاب عدم منتفی و محتجب گردید ازین
واقعه جانگداز حادثه اندوه افزای عیش محفل سپهر مشاکل منغص و مکدر شد و خاطر دریا مقاطر غبار آلوده
گردید اگر چه معراج کرم روان شاهراه وفا و وفاق آنست که در کار قبله گاه خود جان نثاری بجا آورند
لیکن چون خدمت آن بود که در خدمات بلند و ترددات ارجمند بظهور رساند از حدوث این حقیقت مصیبت

۳۰

اتفاقی ملالت تمام روی داد و اقسام حزن و اندوه پیرامون خاطر مقدس گشت افسوس هزار افسوس که باده این خمخانه درد آلود است
و نبات این شکرستان هلاهل اندود عالم اسبابست تشنه فریب سراب هیئت فراز و نشیب هستی این بزم را در پی حمایت
و عاقبت این سود را در سر بجاری بود بواسطه بعضی موانع که آمدن ایلچی مردم بیگانه باشد نگذاشت که خود دستو چه شده
نقش او را بچشم صورت ببینیم و آن عطوفت و مهربانی ها که بار ابا بود ظاهر سفر سو بینیم تا ارباب ظاهر را حالت
عنایت و التفات ظاهر میشد که تا کسی در راه ما با اخلاص عقیدت رفته با او را آنچه قدر میخواهیم اگرچه الله بدیده تبصیر
این منظور شده خاطر نشان ارباب معنی شده است اما چون بعوام کار داریم این گره در دل ما بند است
کدام دل که ازین واقعه جگر خون نیست ‧ کدام دیده کزین حادثه جگر گون نیست ‧ این توده خاک گذشتنی
و گذاشتنی و این تیره مغاک برکردنی و انباشتنی چون همه بر بلی است و خونابها هر کشیدنی اگرچه پیشه
خیال این مسافر راه عدم در پیش نظر و الاحاضر است و بدایع شمائل آن مجاور عالم قدم بجلوه اقدس ظاهر
و از شکستن کالبد خاکی و پنهان شدن شبح شمائلی معلوم که در نظر دوربین خرد حقیقت گزین چه تفاوت
خواهد بود اما نظر بعالم بشریت که مقتضای ترکیب عناصر مولد است از جدائی ظاهری آن عدیم المثال تا
تا الم و تحسر عظیم در شهرستان باطن راه یافته که عبارت و تعبیر و تفسیر آن مجال کوتاه است و اشارت نیز بصد
کوتاهی عذر خواه لیکن بدیده بصیرت باصره تبصیر شناسا شهود است که آنچه در کتم عدم بوجود می آید و از ملا برو
باز بعدم میرود باراده متکفل نظام کل است خوشیدن هم از خروشیدن است و آرمیدن هم از جوشیدن
در این صور بغیر از رضا بقضاء الهی و تسلیم بتقدیر ازلی مسلک قویم و منهج مستقیم نیست باید که آن رکن
السلطنت نیز راه مصابرت پیش گرفته از اراده خود گذشته با اراده الهی بسازد و بقیه انفاس نفیسه
صرف مرضیات حضرت واجب تعالی نماید و لمحه بی فکر حق شناسی و ذکر حق جوئی نباشد چه پیدا است جمعی که از قید تقلید
نجات یافته به منزل تحقیق پی میبرند در هر زمانی کمیاب عزیز الوجود اند فرض وقت آنکه بادای حق ... آن
شکر این عطیه عظمی که از مشرب عذب تحقیق بهره وافی دارد اشتغال نموده وجود با جود ما را غنیمت کبری
شمرده خیال کند که در آن زمان که آن پیشرو قافله قبا بحسن اقامت ازین سرای عنا بر بندد
آن یار وفادار رفته وه محرمان راز بوده است و او را در آن وقت از جلائل غنائم
جدا میپنداشتم الحال خود ملاحظه نماید که غنیمت بودن او در چه درجه خواهد بود حق سبحانه و تعالی
او را در سایه دولت ابد پیوند ما برخوردار گرداناد و ما را ابر تارک سعادت و کامگاری بالجمله بعد از سنوح این ناملایم

۳۱

عزیمت بجهت تدارک و تلافی عمدة الملک راجه تودرمل با جنود ملائک و فوج تعیین فرمودیم که مشارالیه از روی
کمال تدبیر و تهور اندک فرصتی تنبیه را اصل نموده آن ملک را در حوزهٔ تسخیر در آورد و المنة لله که خاطر از
مهام این جلود بالکل فارغ شد انشاءالله تعالی درین نزدیکی دارالخلافة العالیه مخیم سرادقات اقبال خواهد شد
درینولا که خاطر اشرف متوجه شد عریضه آن رکن السلطنت رسید چون مطاوی آن شمائم ارادت و
صفا فایح و از فحاوی آن نسائم عبودیت و وفا لایح بود فی الجمله باعث انطفای نوائر ضمیر انور شد آنچه در باب تسخیر دکن
بخاطر آورده بتفصیل نوشته بود بوضوح پیوست همه بشرف تحسین و حیز استحسان رسید از وفور دانش و کمال نجابت
او عجب نیست که خاطر از صوبه گجرات بطوری که نوشته بود جمع نموده تسخیر دکن با حسن وجوه نماید و با سرع اوقات
تمام فیلان و نفائس آن ملک را خود بنظر اشرف اقدس بگذراند و آرزوی هر گونه خاطر او بر آید و آنکه در باب استعفا
جرائم گنهگاران استدعای فرمان عنایت نشان بنام او و حکومت شاه خان مقرر بیم نظر بسئول نوشته بود
بدرجه تلقی متلقی گردید و مناشیر عالیه مطابق استدعا عز اصدار یافت یقین که بحال کسانی که بتهمت گنهگاری متعین
خواهد نمود و امور حضار مستکار به صلاح وقت خواهد بود و آنکه در باب زندان امین خان و جام بیگ و گنهگار
خیال نموده است اگر خود راهی آیند اولی و انسب و بهر حال آنچه مقتضای حال باشد بعمل آرد و آنکه در باب
فرستادن فیلبانان اعتمادی التماس نموده بود بمسامع قبول رسید و آنکه در روادی فرستادن شیخ ابراهیم
بعضی و گجرات استدعا نموده بود معلوم آن عضدالملک هست که در وقتی که پایه دولت اقبال بدار الخلافة
العالیه نزول اجلال داریم بجهت مهمات سپهداران آنجا الی درجوع میشود و از دخل او بآن حدود آن قدر
فائده که این خدمات معطل توان یافت نیست و آنکه از فرزندان خود نوشته بود که هر گاه آن اعتماد الخلافة
متوجه تسخیر دکن شود ایشان را کجا نگاه دارد یا بملازمت فرستد نسبت او و فرزندان او بندگان درین دولت معلی
پنهان نیست که اگر بخدمات حضور مشرف باشند یک لمحه از پیش نظر دور باشند بی تکلف خاطر اشرف آن میخواهد
او و فرزندان او همیشه در پیش نظر ما باشند گوش بر اخبار نصفت آیات نصرت آیات داشته باشند اگر درین نزودی
مسافت و مستقر سریر خلافت واقع شود احسن مشفوق آنست که فرزندان را بخدمت فرستد و اگر معلوم شود که چند گاه
بسیر کابل و پنجاب مشغولیم چون بعد مسافت میان است در گجرات هر جا که خاطر جمع توان داشت در آنجا
نگاه داشته متوجه خدمات شود منشور حضرت شاهنشاهی خانخانان سپه سالار اعتضاد الملک
العظمی اعتماد الخلافة الکبری رکن السلطنة القاهره عضد الدوله الباهره ذی الخصال الرضیه و الشمائل المرضیه

٣٣

قدوهٔ خواقین رفیع مقدار مبارز الدین جهانخان سپه سالار مشمول عواطف شاهنشاهی و فور مراحم ظل الهی مبتهج و ممتاز

بوده بداند که درین هنگام خجسته آغاز فرخنده انجام که اواخر حوت و اوایل بهار است و زمان اعتدال لیل و نهار خاطر

فیض مآثر را مورد صنوف مسرت تازه و مصدر انواع لطافت بی اندازه می‌یابد طراوت و نزهت آب و هوا

باعتدال رسیده گوی انبساط و اهتزاز بهارستان نشو و نما بکمال پیوسته کوس نوروزی طنطنهٔ عالم آرائی و جهان

افروزی در گنبد دوار انداخته آفتاب عالمتاب فیض رسان اوج اعناصر و مولید گشته جنبش صبا جابجا آرمیده را

سلسله جنبان شوق آمده طراوت هوا تازگی بخش دلهای زار و ذوق شده باد بهاری روح نباتی در قالب

حیات نوبا وهای عالم آب و گل دمیده و ابر آذری پای نو رسیدگان لشکر بهار را از گرد راه شسته و شو داده صدای آب

سعی آبدار بگوش هوش آشنایان دریا دل رسانیده آسمان با زمینیان انظار رحمت و آثار تربیت تجدید یافته

آبای علوی با امهات سفلی انفساق و انتظام تازه گرفته اجسام ارضی با اجرام سماوی ارتباط و التیام جدید پذیرفته

بیت هزار نقش فریبنده میکند ابداع + قوای نامیه در کارخانهٔ تکوین + زبان سبزهٔ نورس بصومعه داران

حلقهٔ زرق و ریا بزبان حال خطاب میکند **قطعه** زاهد شگفت گل تو پژمرده هنوز + شد باد وزان تو پای افسرده

هنوز + از تابش آفتاب در سینهٔ کوه + صد چشمه بجوشید و تو افسرده هنوز + لب برگ درختان دلکش بنغمه گذاران

راویهٔ تعب و عنا بلسان وقت این ترانهٔ موزون بیرون داده **قطعه** خورشید که فیضش گل مقصود دهد + از

شاخ طرب میوهٔ بهبود دهد + در میوه نگاه کن که چون اعضا اش + حلوای ترا ز آتش بید دود دهد + مشهود

و محسوس ارباب دانش و بینش است که در یوقت که هنگام رسیدن نیر اعظم است بنقطهٔ اعتدال

ربیعی بمقیدسان عالم بالا را با غبار آلودگان خطهٔ خاک چه قدر نظر رافت و رحمت زیاده میگردد

و متضرعان درگاه صمدیت را کدام سجدهٔ نیاز که در ادای شکر این مواهب گوناگون قبول افتد

و کدام سجدهٔ خضوع که در موافقت کبریا بشرف اصغا رسد **بیت** نه تنها سجدهٔ سر دمبدم باد

که هر موی بر تنم در سجده خم باد + درچنین فصل خوش و روزگار آسوده و دلکش که روائح عالیات

از روائح معدلت بادشاهانه معطر و مشام جهانیان از فوائح عدالت خسروانه معنبر است و اسباب

خرمی آماده و ابواب بی غمی بر روی دولت ما گشاده زمانه بیر دم مژدهٔ فتح بگوش بشارت

نیوش میرساند و سپهر از روی مهر هر ساعت نوید نصرت بمسامع مجامع جهانیان می افکند ایلچی

سلطنت پناه عبد الله خان بدرگاه آسمان جاه رسید و اقسام نفائس و هدایا و اصناف

تحف بنظر اشرف گذرانید و ارسال انواع کبوتران دیوان بیگی و نسل و نژاد کبوتران سلطان حسین میرزای اعظم
یگانگی و یکجهتی ساخت اینکه مشاهده کبوتران بریج پرواز و آمدن جوانان عشقباز باعث مسرت خاطر اشرف شد
و خصوصاً جنیب که سرخیل عشقبازان ماوراءالنهر بلکه سردفتر سپهرپردازان به رست عشقبازیست که پیش از آنکه
زرده بضیه یا سفیده پیوند در بیابد که این کبوتر چندین چرخ خواهد زد و قبل از آنکه مربی طبیعت روح
حیوانی در بضیه بدمد و گاه ریزی روزن در قالب کبوتر در آرد میداند که پروازش تا کجاست جالینوس
در تشریح کبوتر و افلاطون نفیست در ادراک هنرهای تاخ در شاخ کبوتران بیشتر از آن میداند
که نقیب جان انساب طوایف نامبرده را و نقل علی به نسبت توان کرد که در فن خود بوعلی است عبدالعزیز
از اندجان و آن جد و طایفه بوده بالکل کبوتران دیوان بیگی غیره مصحوب میر قریش فرستاده معلوم
که در ماوراءالنهر دیگر کبوتران مانده باشند و همه بسلامت رسیدند تعریف و توصیف آنها از آن زیادتر است
که خامه خامه در هوای آن بال و پر گشاید و طاوس نگارین بیان فضای آن بجلوه در آید مثنوی هر یکی
بجلوه نازی است چون مرغ شوق در پرواز + گرم خود بیچ مغز برپایان + دوربین همچو عقل دانایان +
ره نوردان آسمان زمین + دانه چینان خوشه پروین + همه گرم بلند پروازی + از فلک گوی برده در بازی
تا مرغان ولی انجیر از آشیانه هوش در طیرانند مثل این کبوتران از کبوترخانه هیچ عشقبازی بر نپریده و کبوتر
نامی روزگار در هوای ابری این کبوتران چرخ کنان معلق زنان با مساوات برابر نمیتوانند شد اگرچه آن
وفادار بحسب ظاهری از شرف مجالست دولت خدمت به تحرم است اما همیشه در همه حال بتخصیص
فیض انبساط منظور نظر خورشید اثر بوده یاد آن رکن السلطنت بیشتر میفرمائیم و در روز یکه کبوتران بنظر کبوتر
نظر اشرف میگذشت و خاطر ملکوت ناظر از مشاهده آنها منبسط و فرحناک شده بود آن عضدالممالک را
و همه با نیهای و برادرین کار بسیار یاد میفرمودیم در خلال این حال تو همه در خاطر میرسید که برزبان
زبان بی‌زبانی التماس گزارش پیغامهای خود مینمودند ایشانرا ملتمس رقم زده کلک جواهر سلک میشود که هم
نژادان کبوتر خیل بلاها و پیغامها میرسانند بعینه همانگونه که هدهد رشید سلیمان را + چون بی‌زبانند
رخسار را خصوصاً آن پیر سال جوان عمل یعنی پیشکار پرکار بی‌بدل سلامی که دلهای ارباب عشق را بچرخ
آورد و بل آرمیده خاطران آسوده دل را در حرکات بازی آورد میرساند و ابلاغ مینماید که چون فاید دولت و
اقبال مقتضای خلوص عقیدت و صفای طویت بوسیله دعاهای سحری ترحم بر احوال ما نموده

۳۴

ملازمت حضرت ظل سبحانی بظاهر ساختن لطیفه‌های بزرگم هنرهای گوناگون و بازیهای رنگ برنگ عوض عمر گرانمایه که گذشته است تمنا دارم ۱۲

بمساعدت تائیدات آسمانی به درگاه گیتی پناه جهانبانی که خدا اساس و قدرشناس است ساینده علیغلی شوق
جوانی در کاخ دماغ این آرزومند انداخته زندگانی تازه و کامرانی بی اندازه مرحمت فرموده است ملتمس از هوا خواهان
درگاه و دلخواهان بارگاه خصوصاً ازان خجسته اندیش خداکیش که از عمده مریدان و زبده معتقدان این پادشاه عالم
پناه است آنست که بر فرو ایماء ایشان طلبی در باب منتسبان خاندان بانک و سنگ تفرقه در جمعیت قبیله جمیله نانداز د
که منتهای آرزو و جملی باعث آنست که بتوفیق خدا در ملازمت حضرت ظل ایزدی باظهار شرائف لطائف و ابراز انواع
هنر و اصناف شعبده تدارک و تلافی عمر گذشته خود نمایم و یکی سلاله خاندان لطافت و نقاوه دودمان دولت رافع
ملال و اندوهی یعنی پیر چهره جوان سیرت سبز کبکی دختر سعید سلطان مشهور فی الاکناف و الاطراف المستغنی عن الاوصاف
سبز سبز است سلام خشق القیام میرساند و میگوید که بعد از آرزوی بسیار و درازی روزگار بسعادت آستان بوسی
مستسعد شده رنجها و ارسوی جوانی در سر فتاده است میخواهد که با فرزندان و ابنای عشائر در ملازمت
بوده خدمات پسندیده بموقع انشراح خاطر و ارتیاح باطن و ظاهر گردد و این آرزو اگر چه مکرری بحسن و فنی هم
بر آورده بود اما الحمد رسید که آخر بعاشقی آنچنین معشوقی سرفراز گشت چشمداشت از سایر عاشقان و طالبان
درگاه خصوصاً ازان پیشوای ارباب طلب آنست که سر ارادت در دامن صبوری پیچیده اجابت
هوا و هوس که در مجلس نشاط و انبساط خلل پذیر باشند بهمان بهتر که بسوز هجران بسازد و
باختلال احوال وصال نپردازد و دگر شخص نامو یعنی کلغه پر اگر چه نام ماوراءالنهر بانه دارد اما
خراسانی نژاد است و سرخیل کبوتران معتبر کم پر است اگر چه بنام کم پر است اما سرفراز بلند پرواز است
ترزبان جلالی و باین بیت مترنم است بیت هر که سبکبار سبک خیزتر + مرغ سبک پر به پرو
تیز تر یا و سر نامداران شغل کلگان که در بالا روی از شعله علم بلیت و بشوق آستان بوسی گرم
تر از آن چیره سیرت مردم یعنی سیه دم مگر دود دل عشقبازان ست که در پی اوست و آن لعبتی پرنگار
یعنی باده کناره دار که نزره بالش باد از خلخال لیلی میدهد و زنجیر جنون در پای عشقبازان اندازد
و سائر کبوتران نامدار خوش سخن نیک خصال که باصالت نسب و شرافت حسب اتصاف دارند
برخی از آنها با پرنگار اتفاق دارند و طائفه با سبزگی متفق اند بالجمله چون همه بیان حال کبوتران
فارغ بال است تمام این کهنه سالان نورسیده بهزار زبان توقع از انصاف آن
اعتضاد الممالک چنان دارند که باد اسکه با ابنا و عشائر و تمام قبائل خود در حیرانه سرآستان ملائک

۳۵

که بام دولت و کاخ رفعت است مشرف شدیم تا هنرهای خوش بنماییم و شوقها را در پرواز نیاز حجیت یارا مستغرق نسازیم
و پروین یارا اسباب آتش نکنند و قبائل کبوتران تمام استدعا مینمایند که اگر کسی نیت حج میرفته باشد دعای ما را
بکبوتران حرم که برگرد کعبهٔ شریفه پرواز دارند نویسند دیگر چون اعتماد الخلافت الهی مهمان بود در راه است باید که در آن
باب کمال اهتمام بتقدیم رساند که انشاء الله سبحانه در مضمون کبوترهای خوب باو مرحمت خواهد شد و حصهٔ آن
مهمان نوازیهای نو رسیده عنایت خواهم فرمود و اگر در آن باب تاخیری نماید از آنچه آن عضد السلطنت در باب
خود خیال کرده باشد از آن کمتر باو مرحمت خواهم فرمود منشور حضرت شاهنشاهی بحکیم همام در وقعهٔ [illegible]
الزمان حکیم ابو الفتح گیلانی برادر او حکمت مآب فطانت ایاب حق شناس حقیقت اساس واقف رموز
معارف معانی سالک مسالک دوربینی و کاردانی پرده گشای غوامض حکمت الهی نکته دان رموز سفیدی و سیاهی
انیس مجلس خاص جلیس بیخانهٔ اخلاص نقاوهٔ افاضل انام سلالهٔ اکابر کرام جالینوس الزمان حکیم همام بعنایات و
توجهات ظل الهی و شرائف تفقدات شاهنشاهی مستظهر و مستبشر بوده بداند که در میولا که نهضت رایات سمات
سامی جولان مواکب زمین پیمای سپهر نگار در گلگشت ولایت دلپذیر کشمیر که از عطیات مجدده حضرت صمدیت
است باین نیازمند درگاه کبریا شده بود و بعزیمت آنکه در آن گلستان همیشه بهار که کارنامهٔ قدرت خدا
نفسی چند بخضوع باطن برآورده صبحی چند جبین نیاز بسجود معبود حقیقی در آن سرزمین بگذارد الحمد لله که در
زمان خوبیهای آن ولایت که از گلهای نگارنگ و میوههای گوناگون مملو و مشحون بود با شاهزادهای
کامگار برخوردار و خلاصهٔ عساکر نصرت شعار از راه [illegible] خیال که طیور با وجود بال و پر
مشکل از آنجا عبور توانند کرد توجه اشرف تصمیم یافت حکم فرمودیم که چند هزار سنگ تراش
و خاراشکافان فرهاد فن بکلید و منزل پیش پیش میرفتند و در تنگنای کوه و کمر راهها پیدا و [illegible]
قریب بکهزار فیل کوه تمثیل بفراغ بال و وسعت حال گذشت و دیگر جیل حشم و سرادقات و خیم از دار الخلافه
لاهور تا قریب سیلاب جابجا و شهر بشهر گذاشته بودیم چون خاطر اشرف از لذائذ روحانی و جسمانی
و سیر و سلوک عشرت و کامرانی حظ وافر برداشت عنان بکران عزیمت براه پکلی دستور منعطف شد
که بسایهٔ فلک پایهٔ خود بر مفارق ساکنان دیار کابل اندازیم و روزی چند بسیر و شکار آن حدود
پردازیم از آنجا که بادهٔ عیش این خمخانهٔ دنیا را انجو بغم آمیخته اند و بنای بقای نگارخانهٔ بنیهٔ انسانی
با آب گل فنا آمیخته در چنین وقتی بناگاه غریب واقعهٔ جانکاه روی نموده که همه عیش را منغص نموده

وعشرین بهار ابلاغ گردانید بهجت بخش آنکه مواکب عالی در حوالی متورو با حسن ابدال رسیده بود که بتاریخ روز

مرداد هفتم شهریور ماه الهی سنه سی و چهار موافق شب پنجشنبه نوزدهم شهر شوال سنه نهصد و نود و هفت بحسب

سرنوشت ازلی حکیم نامی مخلص گرامی قدر و محرم اسرار زبده همنفسان حقیقت گذار دقیقه شناس حقیقت معانی

حدیقه سیرابی بهارستان نکته دانی سکر مجالس ساقی بزمگاه قدس طالب و هم آگاهی محور رضا پادشاهی بیدار

شب آرای شمار اسرار انجمن اسرار مستشار دولت ابد مقرون مونس سلطنت روز افزون مقرب الحضرت

السلطانی حکیم ابوالفتح گیلانی ازین سرای فانی و تنگنای ظلمانی بمرض اسهال ارتحال نموده رخت هستی از

صورت خود در دل اقدس گذاشت هرچند هیکل عنصری و قالب خاکی او از نظر غائب شده اما شمائل روحانی

و لطائف ذاتی خجسته ترین صورتی همواره پیش دیده خاطر حاضر است باریک بینان عالم قدس دنیا را

فانی و ازان عالم باقی گفته اند والحق حقیقت نمای جوهر نفس الامر شده اند و پیداست که ارواح پاک را

از گذاشتن ظلمت خانه خاک چه تفاوت در واقع بغیر از تغییر منزل و تبدیل مکانی بیش نیست و نظر بعالم

اسباب هم غایت امید حقیقت شناسان و نهایت آرزوی فاکیشان همین است که در قدم قبله دین و دنیای خود

جان سپاری کنند آن بوجه اتم وقوع یافت که بحضور اقدس ما وصیت نمود و سپارش آن حکمت مآب

کرده و تا نفس واپسین هشیار بود و حیات مستعار را با آگاه دلی و خبرداری در قدم ما سپرد باید که آن بعد

سعادت مند از استماع این واقعه جزع و فزع که از عادات عوام الناس و دلبستگان عالم صورت و لباس است

ننماید و نظر مستقیم را بلند داشته وقوع آن را از تقدیرات خداوندی دانسته رضا بقضا در دهد که همین شیوه

حقیقت ... بهر کاری ... دستگاه خویش را با غم آن غفران پناه را پیش از خورده ایم اکنون ... عاطفی

... سبل العطایا برهمه چیز تقدیم نماید ... صاحب شدائد مصائب آنکه پیش ازین ...

... سیزده روز و روز بیست چهارم مرداد ماه الهی مطابق سه شنبه سوم شوال از حادثه ... فاضت پناه معارف حقائق

دستگاه علامة الزمانی فهامة الدوران ... اعلم ... و ... بر ... مجموعه جامعه ... الانسانی

... جلائل ملکات نفسانی مورد بدائع و فنون مظهر کمالات افلاطونی کشاف معاقد علوم

مجسوس ... عضد الدوله امیر فتح الله شیرازی ... ظلمتکده ... رحلت نموده این ...

... واقعه حکیم ... گوشش آمد ... آن ... فراموش شد اما چون همیشه پیش دیده خاطر

قدسی بساط مشیت ازلی و مظاهر ارادت ... مقام رضا و ... آمدن حکمت مآب

که در جمیع امور تابع رضای ماست درین واقعه هم کمال تبعیت اقدس نموده خاطر اشرف را متوجه انتظام
احوال خود داند که درین نزدیکی عرصهٔ کابل مخیم سرادقات جاه و جلال خواهد شد چون بشرف استلام
عتبهٔ عرش مقام مشرف گردد بانواع تلطفات شاهنشاهی و تفقدات پادشاهی امتیاز خواهد یافت
بیست و هشتم شوال سنه نهصد و نود و هفت بر کنار سند ساگر نزدیک اتک بنارس نگارش یافت

فرمان حضرت شاهنشاهی باعظم خان کوکلتاش خان ولد شمس الدین محمد خان در بنگاله

خاطر اقدس منتظر آن بود که بزودی بهترین اوقات و خوشترین ساعات آمده احراز دولت ملازمت که
اکسیر سعادت است نماید و مشمول اقسام عواطف شاهنشاهی و مورد انواع تفقدات خاقانی گردد خبر رسید
که او متوجه زیارت حرمین شریفین زادهما الله شرفاً شده است و اهل و عیال و فرزندان خود را در آن
دریای خونخوار همراه برده است باعث تعجبها شد که مثل او بنده با اخلاص و مستحسن الخدمت چندین حقوق را
منظور نداشته بی رخصت ما چگونه متوجه این مطلب میشود و مثل او عاقلی بر ضامندی والدهٔ شریفهٔ خویش
که جمیع اهل الله در همه اطوار خصوصاً عبادات سیما طاعات چنین رای استرضای او کاری نکرده اند
و عبادات و عادات را مثمر ثواب ندانسته اند و که طلبکار ثواب شده با چنین بی رضاییها چه بخاطر
رسانیده است و درین باب چه اندیشه نموده هر چند بنظر تعمق تامل میرود امری که باعث چنین بیراهه
رفتن و یکبارگی راه بیوفایی که در جمیع انام نکوهیده ترین صفات است گزیدن باشد بخاطر هیچ
یکی از دوربینان بارگاه عزت نمیرسد اگر ارادهٔ این مطلب کرد که با ملتمس او قبول نفرمودیم فی الواقع
اگر شوق آن مکان مقدس دامنگیر همت شده بود بایستی رخصت طلبید تا شفقت او را [illegible]
این راه دراز منتج گشتی که مثوبات اخروی آماده شدی چه بخاطر او رسید که در مسلک بی رضایی
والدهٔ خود رفته اسباب خسران دنیا و آخرت سرانجام داده و میدهد تا که مغلوب آنهمه خویشتن
خیالات باطل بخود راه داده بی مشورت خرد دوربین خود که در زمان تسلط داهمه مشغول بود
در کنج خمول نبایستی مرتکب چنین امری که عقلاً و نقلاً مستحسن نیست شده است و اگر بارقهٔ جذبهٔ الهی رسیده
بود تا رخصت حاصل کردن موسم وقت میگذشت خود متوجه این سفر شده بایستی که اهل و عیال خود را
و فرزندان همراه نمیبرد و عرضداشت میکرد که مرا اشتیاق دامنگیر شده بود و رخصت اندکی استمداد از
همت علیای شما نموده متوجه شدم و اهل و عیال و فرزندان خود را در کنف عاطفت کبری شما سپردم

۳۹

اگر تا آمدن من از سفر مهان جهانگیر من بجان دارند که فرزندان جاهل اند و متوهم اند که در ایام غیبت من سامان
سرانجام ولایت مملکت نمایند هر آینه از آنجا که او در درگاه ما اعتبار است خاطر او را نیز هم ملتمس و بعز قبول
رسید و اگر از شناختگی بدارج علیای عاطفت شاهنشاهی برای تربیت خود قرار نمیداد بایستی که فرزندان
اهل و عیال را بدرگاه ما فرستاده معروض داشتی که چون آرزوی طواف آن جناب بیف ملعبان نموده بود
فرزندان را بجهت ملازمت فرستاده درباره هر یکی خود التماس میکرد که بر یافت کبری ما میگذاشت که این خانه زادان را
بملازمت فرستادیم بدانچه رای جهان آرای اقتضا فرماید هر کدام را بنوازش خسروانی مستیار بخشند که هر آینه صورت
مستحسن خواهد داشت بهر بلا پیش آمد چه وردی گذشت که همه طریق خیر را گذاشت و از آنجا که صد ما مستحسن خاندان آنها
علی الخصوص جمیع بخاطر اشرف مرکوز است با وجود چنین اعمال اگر بخاطر آزاری رسد آنهم زمانی بیش نیست
اما بیزاری بهیچ وجه نیست و نمیخواهیم که او آواره دشت غربت گردد و اگر از هزاران عنایت عاطفت بکیفیت
سید است هرگز این اندیشه بخود راه نمیداد و مطعون خاص و عام نمیشد اکنون هم هیچ نرفته است بیچ تقصیر نشد
غربت استلام عتبه عالیه نماید و از آمدن خود پیش یار امیر رساند و هیچ اکه از فرقت او حالتی دارد که بر کس مباد
مرهمی بخاطر آزرده او نهد و خود را از وبال و نکال صوری و معنوی نجات بخشد و چون همواره بخاطر اقدس بود که ایلچی
کاردان پیش سلطان روم فرستاده مبانی محبت استحکام دهد اکنون مصمم شده است که فرستاده شود متعاقب
این منشور لامع عاطفت مصحوب یکی با همراهی همین شخص که این نخل دولت امیر تعیین نمائیم و همگی همت مصروف
بر آن است که او ادراک ملازمت نماید چه خوش باشد که پیش از رسیدن ایلچی او متوجه آستان بوسی گردد منشور
حضرت شاهنشاهی بعمال ان ممالک محروسه متصدیان مهمات مرجوعه این منشور الاله
خطاب الهی دستور العمل کار آگاهی از منبع عاطفت ظل الهی و معدن رافت شاهنشاهی صدور یافته که
متصدیان کار آگاه سلطنت و کارپردازان بارگاه خلافت از فرزندان اقبالمند و نوئینان اخلاص منش و
عمالیگد و سایر منصبداران عاملان و کوتوالان بین و شرح عمل نموده در انتظام امصار و قریات و سایر
فرمان پذیر باشند اول بطریق اجمال آنکه در جمیع کارها از عبادات و عبادات رضای خدا را جویان باشند و نیاز مندگاه
ایزد بی همتا خود را و غیر را مشغول نداشته شروع در آن کار کنند دیگر آنکه خلوت دوست نباشند که آن طرز درویشان
صحرا گزین است و پیوسته با عام نشستن و در کثرت بودن عادت نکنند که طریق اهل بازار است بالجمله در مانده بود
توسط و میانه روی بکار برند و سر رشته اعتدال از دست ننهند یعنی نه کثرت گزینند و نه وحدت

و بزرگ کرده‌های بزرگ چون اعز بزرگ دارد و به بیداری صبح و شام و نیم شب و روز عادت کند و در هنگامی که کار
خلق خدا نباشد مطالعه کتب ارباب صفوت و صفا مثل کتب علم اخلاق که طب روحانی است خلاصه جمیع علوم است
چون اخلاق ناصری و منجیات و مهلکات احیاء علوم و کیمیای سعادت و مثنوی مولوی و کلیله و دمنه مشغول کند
از غایت مراتب بیداری آگاه شده و در تسویلات ارباب تزویر و خداع از جا نرود که بهترین عبادات الهی
تعلق بسرانجام مهام خلایق است که دوستی و دشمنی و خویشی و بیگانگی را منظور نداشته بگشاده پیشانی
بتقدیم رساند و بفقرا و مسکینان بتخصیص گوشه‌نشینان و مجردان که در خروج و دخول مسدود باشند
نمی‌گشایند بقدر طاقت خیر کند و بصحبت گوشه‌نشینان خداجوی رسیده التماس همت نماید و تقصیر
هر یک مردم را بمیزان عدالت سنجیده پایه هر یکی را جا نگه دارد و باین میزان انس اساس پاداش هر یکی نماید بدل
دقیقه شناسی دریابد که درین گروه کدام تقصیر پوشیدنی و گذاشتنی است و کدام گناه پرسیدنی و بزبان
و سزای آنی است که تقصیر اندک سزاوار جزای بسیار است و بسا تقصیر بسیار اغماض کردنی است و ستم دان از نصیحت
و بدرشتی و نرمی تفاوت مراتب رهنمونی کند و چون کار از نصیحت درگذرد به بستن و زندان کردن و بریدن و کشتن
بر سیاست بتدریج عمل نماید و در کشتن دلیری نکند و تأمل فراوان بجای آورد که مصرع که نتوان سر کشته پیوند کرد
تا تواند آن قابل کشتن را بدرگاه فرستد و حقیقت آن را معروض دارد و بهر چه حکم مقدس صادر شود بتقدیم رساند
اگر تا جواب نگاهداشتن آن متمرد یا فرستادن عجب نباشد در آن صورت او را از هم گذراند و از پوست کندن
و در پای فیل انداختن و مثال آن که سلاطین کبار کنند احتراز نماید و سزای هر یکی از طبقات مردم فراخور حالت او
باشد که عالی فطرت آنگاه تند بسر گشتن بسیت و پست همت را ... و هر کس که
او اعتماد باشد رخصت دهد که آنچه ناشایسته بزعم خود بیند در خلوت بگوید اگر احیاناً ناگوار باشد و غلط
کرده باشد او را سرزنش ننماید که سرزنش شدن راه گفتن بسته و کسی که این چنین آن توفیق یافته
که حق بگوید عزیز دارد که مردم در گفتن حق بغایت عاجزاند و جمعی که بد ذات‌اند بشر براند
ندارند هیچ خواهند که بهمان طور در بلا باشند و آنکه نیک ذات است ملاحظه‌مند می‌باشد که مبادا او
گفتن سخن صاحب سمع برنجد و من در بلیه افتم و نیک اندیشی که زبان خود را برای نفع دیگران گرم سازد
حکم کبریت احمر دارد و خوشامد دوست نباشد که بسا کار از خوش آمد گویان ناساخته می‌ماند و یکبارگی
ایشان بد باشد که ملازم را خوش آمد گفتن هیچ ضرور نیست در رسیدن او خواه نفس خود بقدر وسع

اهتمام نماید سه بدیوان نشیند از فریاد او + که شاید ز دیوان بود داد او + بخود پرسش فریاد مظلوم را +
بیرون سازد از انگبین موم را + و استماع دادطلبان بترتیبی که می‌رسیده باشند تا شش آمده
محنت انتظار نکشند و چنانچه سیاستان خدمت باز ای خدمت تقدیم و تاخیر نماید هر که بدی کسی نقل کند در
سزای آن شتابزدگی ننماید و تفحص بکند که سخن سازان مفتری بسیار است درست گوی نیک اندیش کمیاب
و در هنگام غضب سر رشته عقل از دست ندهد با آهستگی و بردباری کار کند و چندی از آشنایان و ملازمان
را که بفزونی خرد و اخلاص ممتاز باشند مختار گرداند که در زمان هجوم خشم و غضب که عقلا از دست
رفته باشد خویشتن را از کلمه الحق حشمت نورزند و بسیار سوگند خوری نباشد که هر بار سوگند خوردن
خود را بدروغگوئی متهم داشتن است و محافظت یابد که بانی نسبت دادن به دشنام دادن عادت نکند
که شیوه‌ای خلاف است و افزودنی زراعت و رفاهیت رعایا و اقبال بادیه اهتمام نماید که سال بسال
قریات و قصبات افزون میشده باشد و چنان آسان گیرند که زمین قابل زراعت همه آبادان شود
پس از آن افزایش حسن کامل کوشش کنند و دستورالعمل عاملان را که صدا بجدا انگاه به مشتقات پیش نهاد خاطر
حق گزین جمع سازند و باجمله جمیع رعایا ریزه ریزه فرد افرد او ابیند و از قرار گاه هیچ اسم و رسم بیرون نکند
وسعی نمایند که سپاهی بغیر آن در خانه مردم بیرضای ایشان فرود نیایند و در کارها بر عقل خود اعتماد نکنند
و مشورت با دانا تری از خود ننمایند و اگر نیابند با هم مشورت از دست ندهند که بسیار باشد که از نادانی
حق یابند چنانچه گفته اند **قطعه** گاه باشد زبیر دانشمند + بر نیاید درست تدبیری +
که کودکی نادان + بغلط بر هدف زند تیری + و بسیار کس مشورت نماید که عقل درست ند
و معاملات او دا خدا است بخواندن دشت هر روز نگار گذراندن میشود و مبادا که با دادن امر مخالف
تند و فرا در آن کار بدو کشود و از عقل خود درست کاران که بیشتر باشند باز دارند و هر کاری که از ملازمان
ناید است به فرزندان نفرماید و هر چه از فرزندان شود خود متکفل آن نشود که آنچه از دیگران فوت شود تدارک آن
توانی نمود و آنچه از تو فوت شود تلافی آن مشکل باشد و عدم تندی و اغماض نظر از تقصیرات خوی او باشد
که آدمی بیگناه در تقصیر ... ... میشود و گاه بعیب آوارگی اختیار مسکین آدمی باشد که یک گناه
تنبیه او باید کرد و آدمی باشد که هزار گناه از و باید گذرانید غرض که کار سیاست نازکترین سلطنت است
با آهستگی و فهمیدگی بتقدیم رسانند و راه بسیار امیر دم خدا ترس و لا و رسپارد و نیک ... آن را

از آنها برسد و همواره خبرگیران شد که پادشاهی و سرواری عبارتست از پاسبانیت و نگهبانی خلق خدا
متعرض نشود که خردمند در کار دنیا که فناپذیر است بآن خود نگرند در معامله دین که پاینده است چگونه دم
زبان مندی جنبش یار خواهد کرد اگر حق با اوست خود با حق سر مخالفت و تعرض داری و اگر حق با تست واد
نهادستند خلاف آن گزیده است خود بیچاره بیار نادانی است محل رحم و اعانت است نه جای تعرض و
انکار و نکوکاران خیراندیشان هر گروه را دوستدار باشند و خوانش خویش از اندازه نگذرانند و از
مقدار ضرورت تجاوز نکنند تا از پایه حیوانات فراتر کشیده برتبه انسانیت مخصوص باید و [illegible]
بغض با نیندازد و با مردم شدید العداوت نباید بود و سینه را زندان کینه نباید نمود اگر از بشری [illegible]
بهم رسد زود برطرف سازد که در نفس الامر فاعل حقیقی ایزد بیچون است این خجسته شهار ابرای نظام
تجویز نموده اند بلیت از نزاد ان خلاف دشمن و دوست + که دل هر دو در تصرف اوست + و چند
و هر [illegible] کنند و پیوسته از جاسوسان خبردار باشند و بسخن یک جاسوس اعتماد نکنند که بسی [illegible]
پوشیده امری چند جاسوس خبردار تعیین کند که از یکدیگر خبردار نباشند و تقریرات هر کدام جدا جدا
وا زان الی مقصود برد و جاسوسان شهرت گزین اشغول ساخته از نظر اندازد و بهذا آنان شریران
بنحو راه نرسند اگرچه این جماعت برای بدکاران دیگر چوب اندازا بسر رشته حساب از دست نهند و آن گروه
در دل خود پیوسته متهم دارد که مبادا در لباس دوستی قصد بیگان کنند و از نزدیکان و ستمگاران خبردار باشد
که بوسیله نزدیکی بر مردم ستم نکنند و از چربزبانان درست که در لباس دوستی کار دشمنی میکنند خبردار باشد که
فسادها از این گچ پدید می آید بزرگان را بواسطه فزونی اشتغال فرصت کم این گروه بدکار را [illegible]
از طرف [illegible] و خبرگیران باشد و از نفسی اگر کوتاه ساخته لائق عرض معروض دارد در [illegible]
و کسب کمال اهتمام نماید که صاحبان استعداد از طبقات مردم و صنایع تشویق نموده در تربیت خاندانهای قدیم همت
و از سامان سپاهی براق غافل نباشد و خرج را کمتر از دخل کند که بهر انجام معامله در گرو آنست را که گفته اند
هر که خرجش زیاده از دخل باشد او احمق است و هر که خرج او کمتر از دخل او باشد او عاقلست و هر که خرج او با دخل
برابر سازد چنانچه عاقل نیست احمق هم نیست طرح اقامت نیندازد و همواره مستعد ملازمت سفر بالطبع باشد و در رو
تخلف نورزد و درست قول باشد خصوص صاحبان [illegible] شغل سلطنت همواره در مشق تیراندازی [illegible] و از
سپاه را ورزش فرماید و بشکار مشغوف باشد و بجهت ورزش سپاهی گاه گاه بشکار خاطر نماید که نقصان [illegible]

گاه گاهی این پرداز و یکباره علّه و اجتماع رعایا گرفته به نیت گرانی اسباب نسازد و نقاره را وقت طلوع نیر
نوربخش عالم و نیم شب که در حقیقت آغاز طلوع از اینجاست بنوازند و در وقت تحویل نیر اعظم از برجی به برجی و تحیات
و توبچیان آوازه بلند نمایند تا همه انام آگاهی یافته شکرانه بجا آرند و یکبین رهگذار دکه عمال را اندیشه اشرف
بر آورده باشد و اگر کوتوال نباشد فصول قانون او را نیک نگاهداشته در ترویج آن کوشد و روستا یا این اندیشه
بیخرد راه ندهد که کار کوتوال را چون بدانم بلکه عبادت عظمی نشمرده اهتمام نماید بدین تفصیل باید که کوتوال
شهر و قصبه باتفاق اهل قلم خانها و عمارات آن را نویسد و ساکنان محله را خانه بخانه در قید کتابت آورد
و قسمی سازد که خانه بخانه ضامن گرفته با یکدیگر اتصال بخشد و محلات قرار داده در هر محله میر محله مقرر سازد که نیک
و بد آن مصوبت بداند شود و جاسوسی هر محله قرار دهد که وقایع شبا روزی آید و رفت محله را نویسانیده باشند و مقرر نماید
که هرگاه دزدی آید یا آتشی افتد یا دیگر امر ناخوش سر زند همسایه آن در ساعت بمدد و معاونت رسد و نا همچنین میر
محله و خبرداران اعانت نمایند و اگر بی ضرورت حاضر نشوند گنهکار باشند و بی خبر همسایه و میر محله و خبرداران هیچکس سفر نکند
و کسی را در محله نگذارد که فرود آید و هرکه مهمان شود از خویش و بیگانه آمدن او را صاحبخانه به میر محله بگوید و خبرسان
در دفتر نویسانده و هرگاه شخصی جدا در آن محله آید در ساعت خبر کنند جمعی که ضامن نشسته باشند آن را در سطری جدا با
سازد و میر محله و خبرداران سرکاری نیز تعیین نماید و پیوسته احوال دخل و خرج هر کدام از زبر و زیردستی دریافته ملاحظه نماید
هرکس دخل او کمتر است و خرج او بسیار یقین که در طلب آن نیست پیروی نماید و یکنداگی و حیله اندیشی از دست ندهد
و این کار و کشش را پیرایه انتظام دانسته سرمایه اخذ و حبس شناسد و باید که دلالان هر قسم را
نمایان گذاشته در بازارها تعیین کند که هرچه خرید و فروخت شود اعلام نموده باشند و
روزنامچه که اعلام خرید و فروخت نماید بجز یادداشت نام مشتری و بائع در روزنامچه
نوشته باشد و هر چیز که در بازار خرید و فروخت شود باتفاق میر محله و خبرداران محله واقع شود دیگر آنکه
در هر محله و کوچه بکوچه و نواحی شهر بجهت محافظت چوکی شب تعیین نماید و سعی کند که در محله و بازار و
کوچه بیگانه نباشد و تحقیق و پیروی دزدان از گره بر و اوچکه و غیر آن بواقعی نماید و اثری از آنها
نگذارد و هرچه اسباب گم شود یا به تاراج رود آن را با دزد از نش پیدا سازد و الا از عهده آن
بر آید و اموال غایب و متوفی تحقیق نماید اگر وارث باشد بآنها گذارد و اگر نه بامین سپارد و شرح
آن به درگاه معلی نویساند تا هرگاه که صاحب حق پیدا شود باو وصول یابد و درین معامله نیز

خیراندیشی و نیکنامی بکار برد که مبادا که چنانکه در بوم روم شایع است بظهور آید و نهایت پیروی نماید

که اثری از شراب نباشد و خورنده و فروشنده و کشنده آن را باتفاق حاکم آنجهان تنبیه

نماید که مردم عبرت گیرند و اگر کسی برای حکمت و هوش افزائی چون دوا بکار برد تعرض احوال او

نباید کرد و در ارزانی نرخها اهتمام نماید و نگذارد که مالداران بسیار خریده ذخیره نمایند و مردم را

و در لوازم جشن نوروزی و عیدها اهتمام نماید عید بزرگ نوروزست که در ابتدای آن وقت تحویل نیر

نوربخش عالم در برج حمل ست آغاز ماه فروردین است دیگر عید نوزدهم ماه مذکور که روز شرف آفتاب

و عید دیگر سوم ماه اردی بهشت ست و عید دیگر ششم ماه خورداد و عید دیگر سیزدهم ماه تیر است و عید دیگر

هفتم ماه امرداد است عید دیگر چهارم ماه شهریور است عید دیگر شانزدهم ماه مهر است عید دیگر دهم

ماه آبان است عید دیگر نهم ماه آذر است و در دی ماه سه عید است هشتم و پانزدهم و بیست و سوم

عید دیگر دوم ماه بهمن ست عید دیگر پنجم ماه اسفندار است عیدهای متعارف را که دستور میکرده باشد

وشب نوروز و شب شرف بطریق شب برات چراغان روشن کنند و در اول شبی که صباح آن عید باشد

نقاره نوازند و زن بی ضرورت بر اسپ سوار نشود و گذرهای آب ها برای غسل مردان و آب بردن و اشستن جدا

سازد و برای زنان گذرهای دیگر مقرر گرداند **فرمان حضرت شاهنشاهی شهباز خان**

کنبو چون پیشنهاد همت اعتدال گزین نیت معدلت آیین این نیازمند درگاه بی نیاز از ابتدای جلوس

بر اورنگ شاهنشاهی استظلال بحبر الامی ظل الهی آنست که جمیع سکنه رعایا و سایر خلائق و برایا که

بدایع و دایع ازلی شرایف امانت ایزدی اند جل جنابه کبریائه در ظلال عدل و افضال آسوده خاطر

و آسوده حال بوده در وظائف شکرگزاری خدا که موجب ازدیاد نعمت و مستعد است سعادت است

رطب اللسان و عذب البیان باشند المنة لله که روز بروز صعوبت این معنی از مکامن قوت بمیدان

بروز بجواه ظهور نموده و همواره امری اخلاص منشی و حکام عدالت نژاد که نقد معاملات ایشان

قبول اشرف رسیده در جمیع اطراف و اقطار ممالک محروسه بر شاهراه اعتدال سلوک نموده و داد

ستدیده و بپاس خدمات پسندیده منظور نظرات تربیت و ترقی گشته بمدارج عالیه مراتب سامیه ارتقا و استلا

و چون شفقت عبودیت خدمتگاری سنت و نیکخواهی خانه باری عمدة الملک رکن السلطنة العلیه موتمن الدوله

مستبشر الملکیه الخاقانیه مقرب الحضرت السلطانیه وافر الاعتماد کامل الاعتقاد مورد العنایه والاحسان نظام الدین

شهباز خان که از اجداد به بساط اقدس پرورده نظرهای خاص الخاص است و از مبادی ملازمت تا غایت به هر خدمتی که مأمور
تفویض فرموده‌ایم بنوعی که مرضی خاطر ارفع اشرف بوده به تقدیم رسانیده از انجمن اخص ابتی و درستی به سجادۀ تمامی به وزیر امتیاز
در سنوات موجب واعیات کمال التفات حکم فرموده‌ایم که حکومت و حراست و اختیار رتق و فتق و قبض و بسط و تمامی
کار و بار ملکی و مالی صوبۀ مالوه که خلاصۀ ممالک دکن است از مهام خالصات و مهمات جاگیرداران و زمینداران تمام و کمال به طریق
استقلال به عمدة الملک مشار الیه مقرر و مفوض باشد که در معموری آن بلاد و امصار و تکثیر زراعت و محصول و تمهید قواعد
وضع و محافظت سپاهیان و مرمت شکسته و رعایت خواطر رعایا و قمع و قلع مفسدان و استیصال متمردان و تقویت ضعیفان
و تنبیه ظالمان و تأیید مظلومان و جبر شکسته‌های آن مساعی جمیله به وجه اکمل و اتم نماید و چنان کند که علوفۀ سپاهیان و ارباب
ارباب مناصب عسکر نامی به نام بدرگاه والا قرار یافته موافق محال حاصل بلاقصور واصل شده باشد باید که امرای عظام
سایر جاگیرداران و کروریان و زمینداران آن صوبه عمدة الملک مشار الیه را صاحب صوبه بالاستقلال دانسته از صلاح و صوابدید
او که هر آنچه موافق حساب و مطابق قانون است بیرون [illegible] و هرگاه طلب نماید حاضر و [illegible]
[illegible] حاضر شوند و نیز حکم جهان مطاع شرف نفاذ یافت که هر کس بصلاح و استصواب آن عمدة الملک عمل نکند
محال جاگیر او را تغیر داده بدرگاه معلی عرضداشت نماید تا دیگری از مخلصان عتبه علیه بجای او نصب فرمائیم
که انتظام سلسلۀ جهانبانی و استحکام رابطۀ عالم آرائی بدین امور منسلک و منتظم است و همچنین در جمیع ضوابط و قوانین
بادشاهی و اوامر و احکام جهانداری که هر یکی اساس بنیان سلطنت و رکن قصر خلافت است ثابت قدم بوده در اشاعت
و اعلای آن آداب الهی کمال اهتمام لازم داند و خاطر الهام موارد را متوجه احوال سعادت قرین خود
دانسته همیشه امیدوار الطاف گوناگون و عنایات روزافزون شد چون مواکب انجم ثواقب شاهنشاهی
[illegible] تسخیر دکن متوجه است چه والیان آنجا سالک مسالک غفلت بوده دست تعدی بر ارباب ستم گشاده اند
و نیز قدر عنایات بادشاهی نشناخته در لوازم اطاعت اهتمام ندارند باید که آن رکن السلطنت نیز در آن صوبه
به سرانجام آن لشکر بنوعی نماید که موجب تحسین و آفرین گردد و چون رایات اقبال لشکر گوالیار نهضت فرماید آن
رکن السلطنت را با جمیع جاگیرداران صوبۀ مالوه حکم قضا امضا خواهد شد که پیشتر در ملک دکن [illegible]
غمخواری آن ملک نماید و در آسودگی و رفاهیت جمهور سکنۀ دیار دکن از سپاهی و رعیت مساعی
جمیله به ظهور آرد و هر کس از روی عقیدت پیش از اضطرار از روی نیاز بدرگاه آورد
او را به عواطف ظل الهی امیدوار سازد که ذات مقدس ما مظهر عفو و لطف است

۴۵

فرمان حضرت شاهنشاهی در منع زکوة سنه نهصد و نود متصدیان حال و استقبال

کارفرمایان کل و جزو ممالک محروسه بدانند که درین هنگام سعادت انتظام که از ابتدای جلوس اورنگ جهانبانی که
سنه سابع است از قرن ثانی آغاز ابتسام بهار دولت و اقبال و زمان انکشاف صبح جلال و جمال است فرمان
عدالت عنوان منشور افاضت بنیان بارقه بروز و شعشعه ظهور یافت که چون ناموس اکبر و قانون اعظم
سلطنت ابد پیوند الهی جل جلاله قدسیه بمقتضای حکمت بالغه ازلی که سلسله جنبان دار و گیر عالم ایجاد و
تعبیه پرداز کن فیکون دائره کون و فساد است چنان اقتضا کرده که ریاست ممالک و سیاست مدن که اختیار
ارتباط احوال مقیم و مهاجر انتساق مصالح کاسب و تاجر بدستیاری پادشاهان عادل و دیده بانی شهریاران
دریادل جلوه نما و صورت پذیر باشد و یکی از وجوه خراج که مدار علیه نظام عساکر نصرت و جنود اقبال که
حارسان اعمار و اموال و حافظان عقاید و احوال خلائق اند باج است که در بازار بیع و شری
و چارسو چون جزو آورده اگر نسنجیده میزان اعتدال ارباب صیانت و دیانت که نقادان نقود و اجناس
کونی و الهی و مقومان اعراض و جواهر انفسی و آفاقی اند گردد هر آینه جمیع مصالح بمفاسد انجامد و تمامی محامد بمذام
گشته الحمد لله که از مبادی احوال الصفت ماشتمال همگی توجه خاطر عدالت مناظر و تدبیر باطن جلاوت مواطن ما در رفاهیت
عموم رعیت و اهتمام رتبت خصوص عسکر که فی الحقیقه فرزندان معنوی و ودائع خداوندی اند مصروف بوده الله المنة
که باضائت لوامع عدالت سواد اعظم هندوستان و دیگر ممالک محروسه منهل اصناف ناز و نعیم و مامن مسافر آفاق اقلیم
است بنابر آن موجب توسعه مراحم ذاتی و تکمله مکارم فطری حکم نافذ و امر جازم شرف اصدار و عز ایراد یافت که
اجناس حبوبات و غلات و نباتات از اغذیه و ادویه و روغن و نمک و شکر و اقسام عطریات انواع کرباس و سبا
پشمینه و ادوات چوبینه و آلات مسینه و ظروف چوب و هیمه و نی و کاه و دیگر اشیا و اسباب امتعه و اجناس لباس
معاش جمهور انام و ملاک معیشت خواص و عوام است سوای اسپ و فیل و شتر و گاو و گوسفند و بز و اسلحه و قماش که در تمامی ممالک
محروسه مغا و باج و زکوة و صدقات آنچه از قلیل و کثیر میگرفته اند معاف و مرفوع القلم بوده باشد و تا این بار که
متصدیان کارخانه سلطنت مثال این امور معمول میداشته اند بملاحظه خبرداری بوده که دست تطاول اقویا
بر ضعفا دراز نگردد و پای تعدی زبردستان کوته اندیش بر سر گوشه زیردستان خاک نشین نگردد اکنون که بهمت
شوکت مآب همت پادشاهی قلوب افراد عالم شکسته و انوار عدالت و رافت در اقطار و اکناف ممالک تحقق
بسته شکرانه الطاف حقیقی حاصلات مهمه ما که خزینه معموره و گنجینه معموره است بغیر از آنچه که بمصالح ملکی منتسبی شده

تمام و کمال بخشیدیم باید که فرزندان کامگار و امرای نامدار و متصدیان مهمات صوبها و حکام بلاد و جاگیرداران امصار
و عمال خالصات و متاطعان مواضع و قصبات و جمیع راهداران و گذربانان و محافظان طرق و ضابطان مسالک و زمینداران
حدود و ناموران ممالک مضمون فرمان معلی را بگوش هوش جا داده در اجرای حکم جهان مطاع کمال اهتمام و مزید
وثیقه رعایت امر لازم الاتباع فرو نگذارند فرمان حضرت شاهنشاهی راجی علیخان فرمانروا
فرمان سبه داری
امانت ملحمی ایالت و ایالت پناه ارادت و عقیدت دستگاه نقاوه دودمان عز و علا عضاده خاندان
مجد و اعتلا زبده مخلصان سعادت کیش و خلاصه مختصان صواب اندیش مورد الطاف بادشاهی مصدر
آلاف خیرخواهی وافر الصدق راسخ البرهان عمده اهل دول راجی علیخان با صناف الطاف بادشاهی
و اضعاف عطاف ظل الهی مستظهر و مستبشر بوده بداند که الحمد لله والمنه که بمیامن توجهات سلطانی که
اثری ست قوی از عنایات سبحانی اینچنین فتحی عظیم و نصرتی فخیم از مکمن بطون بمنصه ظهور روی نمود و چون لطایف
اخلاص و ضوابط اختصاص آن مخلص حقیقی بدرگاه معلی ثابت و راسخ بوده موجب مزید آبروی و ازدیاد عز
او اولاد در نظر دوربین ما ثانیا بیش از پیش شد و مکارم توجهات باطن قدسی مواطن شاهنشاهی در معنی
مهمات کل دکن و انتظام مهام حکام اینجا با آن مصدر خیرخواهی بازگشت مستحسن آنکه قدر این عنایت کبری و
این عطیه عظمی دانسته همچنین همواره در امتثال اوامر احکام جهان مطاع کمال سعی و اهتمام نماید که کار آن
ایالت پناه روز بروز در ترقی باشد والحق همیشه از آن مظهر خیراندیشی خدمات پسندیده که لایق خیرخواهان
دوربین و کارآگاهان حقیقت پسند تواند بود بظهور آمده و همین هر کوره ملحوظ خاطر قدسی مظاهر است
و انتظام احوال آن سعادت کیش بوعیکه غبار اختلال بدامن آن نشیند پیش دید ضمیر عرش مناظر است
نظر بر فطرت سلیم و فطانت مستقیم آن هوشمند سعادت آثار شفیق ظل قدس است باید که همواره مطمح
نظر راست بین مصطح ضمیر سعادت گزین باشد که بتاییدات الهی فتوحات نامتناهی که نقوش ناصیه اقبال و رقوم
صحیفه احوال ماست انقیاد و اطاعت حضرت بادشاهی پیرایه ازدیاد سعادت ابقای دولت ارباب دین و دول است
مخالفت و انحراف از قبله گاه حقیقی عنوان شقاوت ابدی و دلیل زوال سرمایه اصحاب ملک و ملل بر عالمیان هویدا
که ابتدای جلوس اورنگ جهانبانی تا امروز که سنه سابع است از قرن ثانی و اوایل بهار سلطنت و نوروز
سال اقبال بهر طرف که لوای عزیمت برافراشته ایم و عنان توجه معطوف ساخته ایم فتح و اقبال ظلال اعلام
اجلال و مقدمه جنود افضال بوده و درین هنگام نهضت رایات عالیات که بجانب پنجاب اتفاق افتاده بود

۲۰

بجهت تصفیه کابل و تسخیر ولایت کشمیر و تنبیه و گوشمال افاغنه و تادیب بلوچان صوبه قندهار بود و بتایید آیت غیبی هر
اراده که در باطن الهام مواطن باکرامت جهان نمای غیبی صورت بسته بود جوهر آن از افق عالم ظهور آمده اگر چه
استخلاص قندهار و سیستان نیز یکنون خاطر اشرف بود اما چون عظمت شوکت دستگاه شاه عباس که فرمانروای
ایران است رابطه یکجهتی سابق منظور و رشته ایلچیان کاردان مع عرایض اخلاص و هدایای گرامی بدرگاه
معلی فرستاده اظهار اخلاص انکسار نموده استمداد همت و هرگونه استعانت کرده بود و از قدیم الایام آبا و اجداد
اسلاف او سید ظهور دولت خود را از عنایت حضرت صاحبقرانی میدانسته اند چنانچه استخلاص مرز
روم و استطلاق روسای آن مرز و بوم با ستدعا جد بزرگ شاه اسماعیل خروج او به نیروی آن جماعت
ازجمله تواریخ ظاهرست و در واقعات حضرت جنت آشیانی پادشاه مبرور مغفور معلوم همگنان میشود که آنچه
کار پیش آمده باشد فتوت دشاهی و اقتضای آن نمود که عساکر منصوره از عبور بآن نواحی ممنوع فرموده
قندهار را نیز ابایی که از منتسبان آن دودمانند مسلم داشتیم و کشمیر که از عنفوان ایام پادشاهی به جان مطلوب
و مرغوب خاطر اشرف اقدس بود و بعد از فتح آن خواستیم که سجده شکرگذاری پروردگار بر آن سرزمین
که از عطیات مجدده الهی بوده بجا آوریم با وجود جبال مرتفعه متصاعده و اشجار عظیمه متراکمه و طغیان
آبهای طوفانی که در راه بود مرور و عبور عساکر منصوره از آنجا محال مینمود و تعویق بر ذمه همت والای
عالی بود توجه بآن حدود در آوردیم و حکم عالی شده بود که چندین هزار خار را تراش چابک دست پیش
پیشتر جالی بسر فتند و در تفتیح و توسیع راه بیه طولی مینمودند چنانچه در اندک فرصتی تا انتهای کوهستان هفت سیر
طی نمودیم و بعد از نزهت سیر کشمیر عزیمت بجانب کابل بلند ساختیم و مجدداً به عطوفت ... کابل را مخیم گردانیده انتظام
قلعه جدید که حصن حصین حفظ الهی تواند بود بنفس نفیس خود انداختیم و چنان کنون بخاطر و راندیم
از بهادران شجاعت پیشه را تعیین نموده ولایت بدخشان را متخلص ساخته بنیز استاعرج مرحمت فرماییم
در این اثنا ایلچیان حکومت پناه شجاعت دستگاه عبدالله خان اوزبک با تحف و هدایای متوافره بکرات
طریق تواتر و توالی بدرگاه عالم پناه رسیدند چون سطح نظر بلند بینی غیر از موافقت اخلاص ارباب دول
امری نگذشت لاجرم بدولت اقبال مراجعت نموده بدارالملک لاهور که مرکز ممالک محروسه است نزول اجلال
فرمودیم و تنبیه و تادیب فتانان کوهستان که تا این غایت بعضی شده که اکثری حلقه بندگی در گوش کشیده و آنان
که سر از قبله اقبال تافته هزاران هزار اسیر چنگال سطوت و جبروت ما که ظلال قهر و جلال کبریای الهی است

خستند و دیگر قند و بخارا و ترکستان بفروخت رفتن چون از ین ناحیه خاطر اشرف بالکل جمع شده بمشیت الله تعالی
در ین دی ساعت مسعود و زمان محمود که منتخب بلند بنیان بروج و آبای نهانی مختار و قائق شناسان جداول آسمانی
باشد بدار السلطنت آگره مراجعت فرمائیم و منتظر آن مقدم عالی ابواب فیض و افضال بگشائیم و پیش از
انتهاض الویه مواکب عالی چون بندالفته منتظم بخش جهانیان بمزید ترفیه و تعمیه صوبه مالوه مشرف گشته شاهزاده
کامگار برخوردار نجم سپهر دولت و اقبال قره باصره عظمت و اجلال درة التاج فرخی و فیروزمندی بمحطه العقد
سعادتمندی حق پسندی فرزند ارجمند شاه مراد را بآن صوبه سرفراز ساختیم لائق آنکه این محبی راغبین الهی و رحمت
و مخلص و سعادت نامتناهی دانسته در لوازم اطاعت و اخلاص مساعی جمیله تقدیم رساند و تازگی
حضور امور و عنایات خسروانی گرداند و چون قرب مسافت روی نموده همواره کسانی که باعزاز
اخلاص فرستاده مرام بهجهتی تقدیم رسانیده باشد و هرگاه این بنده ارباب اخلاص او را امری از امور
احتیاج امداد و کمک شود حقیقت احوال مشروحاً بعرض گرامی شاهزاده کامگار رساند که سفارش آن بنده
مخلصان بخصوص اشرف فرموده ایم که آن مخلص همواره را از نگاهبانان خاص ثابت قدمان شناخته اخلاص را
در همه باب انواع امداد و اعانت نماید در ین هنگام که التماس بنده ارباب عقیدت بامری که نه بجز در
شده که بالتماس مستند عالی و مهمات دیگران ساخته و پرداخته آید چه جای مطالب و مقاصد آن مخلص خیرخواه
باید که هیچ گونه اندیشه بخود راه ندهد و قرب خود از شاهزاده جوان بخت از مقدمات دولت [illegible] دو
و در مراسم اطاعت اهتمام نموده منشرح خاطر و مسرور باشد بر هوشمندان پوشیده نیست که سلاطین عالی
مقدار که تسخیر عالم و عالمیان پیش نهاد همت والا نهمت ایشانست از حکام ممالک و ولات اقطار جز اخلاص و اطاعت
مطلوب و مقصود ندانسته اند و دولتمندی که مقتضای دوربینی و کاردانی خود و آنچه منظور نظر شده در تاسیس مبانی
اخلاص عقیدت رسوخ نماید و سرشته ننگ و ناموس بحال خود مانده موجب اعزاز و ترقی گردد و آن عقیدت بنیاد
خود از مخلصان قدیم و نیکخواهان مستمر الاخلاص است و آنکه در آن مرتبه که مقتضای الممالک العظمی اعتماد الخلافه الکبری
قدوة الخواقین العظام عمدة الامراء الکرام رکن السلطنت سیارز الدین اعظم خان اتکه در رفته لوازم خدمت آن
خیراندیش بوجود نیامده بواسطه بعضی امور که محتاج شرح نیست بوده نه آنکه در اخلاص آن سنه الاخلاص فتوری
رفته باشد لهذا درباره او انواع عنایات فرموده میان عالمیان امتیاز بخشیدیم و از جمله مراحم شاهنشاهی آنکه
آن ارتضا بنیاد عمدة الملک مستشار الدوله مؤتمن السلطنت قدوة مقربان برگزیده محرمان اسرار ضمیر معتقد الی باب

علم و حکمت مظهر فضل آگهی فیض اتم جامع کمالات صوری و معنوی ناظم مآثر دینی و دنیوی علامی شیخ ابوالفضل که بمکارم اخلاق

بزم عرفان اشتهار یافته است بنسبت قرابت مرحوم ما چنانچه علامی مشار الیه نقاوه مخلصان این درگاه است آن بعید حقیقت

نیز مجموع باطن مطمئن خاطر گشته در سلک کمال ارباب اخلاص در آید و بجلوه در انبساط محرمیت رسیده و از مکتبهای صمیم القلب

تصور فرموده عنایاتی که در خاطر اصلاح اندیش او خطور نکرده باشد بظهور رسانیم تا موجب امیدواری عالمیان گشته

دستور العمل اخلاص جمیع بزرگ نژادان عالم گردد و در بینولا بخطور خاطر فیض اثر شده بود که چون آن خیرخواه قدیم

مجد و امصد خدمات پسندیده شده از روی اعزاز و اکرام بحضور پرنور طلبیده مشمول انواع عنایات ساخته

رخصت فرمائیم تا من بعد هیچ احدی باره آن جمع اقرار الاعتماد سخن ناشایسته بمسامع عالی نرساند و بلند ارباب غرض

کسانیکه پذیرد اما بواسطه آنکه آن حد و دراخالی گذاشتن بمسافت بعید طلبیداشتن لایق نبود عنان اراده از این

منحرف ساخته بخاطر اشرف رسید که کسی را باید فرستاد که دیدن او حکم دیدن ما داشته باشد تا حقیقت اخلاص عقیدت

صمیم آن صدر آداب خیراندیشی فهمیده بعرض اشرف رساند بنابرآن افادت افاضت مآب حکمت معرفت نصاب

جامع المعقول و المنقول حاوی الفروع و الاصول عمده مخلصان این درگاه زبده مخصوصان بارگاه مقرب الحضرت السلطانی

اعتماد الدوله الخاقانی المخاطب بملک الشعراء الشیخ ابوالفیض فیضی را که در ظلال عنایت ما تربیت یافته و هرگز از بارگاه

والا جدائی نورزیده در نظر مروت و رمز دانی و نکته سنجی و دوربینی و آدم شناسی و اخلاص فهمی و مدارج اعتقاد شناسی

در حضرت ما ظهور تمام دارد پیش آن نقاوه ارباب اخلاص فرستادیم که صنوف عنایات ما را که باعث خاطرنشان نموده آن خیرخواه

سعادت انتساه را بجلائل توجهات پادشاهی و مکارم عنایات نامتناهی توقع نماید و سخنانی که مرکوز خاطر اشرف است بتمام رساند

و سر حقیقت عقیدت و اخلاص و فائق عقیدت خصائص او را نیز فهمیده و بعبارت دانش پسندیده موقف مسامع ما معروض دارد

باید که آن مخلص خیراندیش سخنان حقایق بنیان او را که از آنچه در فرمان عنایت مشحون مندرج است چه از کلمات قدسی سمات

که زبانی افاضت مآب مشار الیه در خلوت فرموده ایم بسمع دانش اصغا نموده مراتب الطاف خسروانی و مدارج اعطاف خاقانی

بتعقل دور اندیش حقیقت دریافته آنچنان بتمام مخلصان و کار آگاهان نماید که حکام دکن کلهم علی الخصوص حکومت پناه امارت انتساه

منظور انظار خسروانی مشمول الطاف سلیمانی برهان نظام الملک که مجدداً تربیت یافته این درگاه است لوازم نیکوخدمتی

و قوانین حق شناسی بر وجه اتم و اکمل بظهور رساند و بسخنان کوته اندیشان ناعاقبت‌بین

از جاده اطاعت و عقیدت انحراف نورزد چه این معنی باعث اعتبار آن مخلص حقیقت‌گزین

و هم موجب امن و امان خلائق آن دیار خواهد بود و چون مدتی بود که وکلا و عرائض حکام دکن

٥١

بدرگاه گیتی پناه نرسیده بود و درین مرتبه بخاطر اشرف میرسید که بحکام دکن فرامین فرستاده شود لیکن ازانجا که
عنایت بادشاهی عامست و آن مخلص خیرخواه را با ایشان ارتباط تمام است علاوه عنایت با آن دولتخواه حقیقی
چند یکی از مقربان درگاه را که مزید عنایت و التفات مخصوص اند همراه افاضت پناه مذکور فرستادیم باید که
در سامان و سرانجام این جماعت بزودی روانه نمودن بدرگاه معلی کمال سعی لازم داند و بمقتضای
ظهور الطاف عالیه اظهار مافی الضمیر نموده هر مطلب و مهمی که باشد بوسیله افاضت مآب موسی الیه معروض
درگاه معلی سازد که ازانجا که کمال عنایت قدسی سمات درباب آن زبده مخلصان دولتخواه مرکوز باطن
اقدس است همه در معرض قبول و انجاح مقرون خواهد بود و بموجب فور عنایت و التفات که با آن اخلاص
شعار داریم خلعت خاصه و شمشیر مرصع و دو راس اسپ عراقی و دو زنجیر فیل و یک قطار شتر ولایتی
جهت آن مخلص خیراندیش فرستادیم باید که از جمیع وجوه خاطر خود را جمع داشته توجه باطن اقدس را شامل
انتظام احوال و کافل حصول مقاصد و آمال خود داند و چون همواره توجه عالی در تربیت و ترقیه مستعدان
طوائف انام سیما طبقه ارباب علم و حکمت مبذول است مردم حکمت و حذاقت مآب فضائل اکتساب جالینوس الزمانا
حکیم مصرا که در آن حدود اند چنان کند که بالکل بدرگاه معلی رسیده بحکمت مآب مشار الیه ملحق شوند و بعضی کارها
که مشار الیه آنجا دارد به نیک جه انصرام یابد که از مرضیات خاطر اشرف خواهد بود و پیوسته خاطر ملکوت ناظر را
متوجه حصول امانی و آمال خود دانسته امیدوار گوناگون عنایت باشد فرمان حضرت شاهنشاهی
بربهان نظام الملک مسندنشین احمدنگر حکومت و ایالت پناه اخلاص و عقیدت دستگاه عمده عالی
حکام زبده اماجد انام اسوه مخصوصان درگاه نقاوه مخلصان خیرخواه بظهور انظار خاقانی مشمول الطاف
سبحانی مهبط عنایات متوالی مطرح توجهات متعالی کامل الاعتقاد و وافر الاعتماد برهان نظام الملک بجلائل
مکارم شاهنشاهی جزائل مراحم ظل الهی مفتخر و مباهی بوده بداند که چون آن شوکت دستگاه از صدق طویت
التجا بدرگاه گیتی پناه ما که موطن صاحبان ناز و نعیم و ملجا مستعدان مفلح جلیست آورده بود و همواره مرکوز ضمیر الهام پذیر بود
که ولایت دکن باو تفویض یابد و ظهور این امر جلیل موقوف بسعادت وقت بود الحمد که درین آن طور فتحی که خاطر قدسی مظاهر را
و بخیال رسمی آید بتوجه اقدس صورت یافت و عمده اماجد عظام راجی علیخان که بکرات بفرمان عنایت مشتمل التفات
سرفراز گشته با آن خدمت مامور شده بود بوسیله ظهور آن مورد اعتبار و اعزاز شاهنشاهی شد برهنمونی بخت
قدرآرد اند و همیشه حصول اشرف بار انجاح داشته در اظهار آثار اخلاص و عقیدت که سرمایه دولت و جهانی

دیگر آنکه آبروی جاودانی است جهد موفور نماید و درین هنگام که اندیشهٔ انتظام بخش جهانیان مزید رفیه
و تعمیر ولایت پالوده مصروف شد و شاهزاده کامگار برخوردار غرهٔ ناصیهٔ دولت و اقبال قرهٔ باصرهٔ عظمت و
اجلال دُرّة التاج فیروزمندی واسطة العقد سعادتمندی و حق پسندی فرزند احمد شاه مراد را که منصوب به سفر تیم
آنزا وارد و سعادت انگاشته بمشورهٔ عقل و اندیشه در استحکام مبانی نیکو خواهی او وان کوشش بکار برند و
عرایض اختصاص فرستاده گلشن یکجهتی تازه دارد که هوشمندی حقیقت شناسی خردمند حصن حصین ملک و
ناموس است و بر ارباب دانش و بینش ظاهر و باهر است که سلاطین عالیمقدار که تسخیر عالم و عالمیان پیش همت نهاد
والانهمت سازند از استحکام دایره و ولایت مصادر جز اخلاص اطاعت مطلوب و مقصود نداشته اند و چون
باطن اقدس متوجه ازدیاد سعادت آن عزت پناه است خواجه امین الدین که یکی از ملازمان خاص مدار
باخلاص است فرستادیم که تهنیت آن فتح گفته فرط توجه اشرف اقدس امجد در اخاطر نشان او سازد باید
بگوش هوش صفا نماید و انتظام و انتساق آن ولایت از کمال خردمندی حق پسند چنانچه در ملازمت
اقدس ما فهمیده است بتقدیم رساند و قوانین پایدار و دستوری که در ممالک محروسه جاری است از آن جاری گرداند
دگر نیست شعار آن کوتاه بین که خیر خویش باز نمی بینند و غیر از فساد و اخلال نکوشند در مهام دخل ندهد و در رعایت
خاندانهای قدیم و پیش آوردن اصحاب اخلاص که براستی گفتاری و درستی کرداری مشهور و موصوف باشند
کوشش نماید و در اعتبار ارباب علم و فضل و اهالی دانش و حکمت سعی موفور بجا آورد و شبانروزی او در
مرضیات الهی مصروف است چنان آگاه باشند که دست اقویا از ضعفا کوتاه بوده زیردستان بهمه امن و امان و فراغ
احوال و فارغ البال باشند و چون منشور عاطفت با این عمدهٔ مخلصان فرصید و بسیار فت بخاطر ملکوت ناظر
بمقتضای شمول رافت که احاطهٔ عموم خلایق دارد رسید که فرزند قضا جریان بصاحبقران به عادل خان و
قطب الملک عنایت کرده باید که اگر توفیق رهنمون آنها شود در لوازم اطاعت برخلاف سوالف ایام سلوک نمایند چه از آن
بهتر که عنقریب بتایید دولت ابد پیوند با باهم اتفاق نموده باعث فتوحات فرنگستان و سایر بنادر شوند و
بمورد هر گونه عنایات گردند و اگر بواسطه خوردسالی و هجوم کوته بینان که بعد مسافت را حصن حصین خود خیال کرده
بغفلت گرایند نیز بتوفیق ربانی و تاییدات آسمانی در اندک فرصتی تمام ملک آنها با آن تربیت کرده تعلق خواهد گرفت
باید که عنایات اعلی خاقانی را منتظم احوال سعادت اشتمال خود داند فرمان حضرت شاهنشاهی در طلب یکی از فضلای
شیراز رسید الحمد لله که از آغاز ابتسام صبح اقبال و طلوع نیر اجلال که مبدای جلوس ما و رنگ سلطنت است تا امروز

گرا عوام سعادت انتظام خلافت یا رایس پیوسته و در نظر دوربین عنفوان العیان بهار دولت اهتزاز

ریحان حدیقهٔ افضال است همگی مقصد همت فلک احتشام تکمیل و تربیت مستعدان هر صنفی سیما معرفان

سجایا علم و حکمت بعده و عملی الدوام مستکملان هر فریق به حوصلهٔ سر پروالامطالب علیه رسیده و کامیاب صورت

سعی تدبیر و حیرت یابان حکمت حدا بر آن صورت پذیرفته که چنانچه پادشاهان عظیم القدر توجه عالی بایین قدر گرامی

گماریند همچنین این گروه نیز به بایی مطالب انسی و وصول محفل عالی که محفوف مفاخر و معالی است عیانشان دریا

هنگام که صیت فضائل و کمالات کسبی و وهبی افادت اتصاف مرضی الشمائل جامع الکمالات اجلی بیگ سامع

اشرف رسیده همانا که حسن اخلاق و آثار بر باطن الهام موطن پرتو انداخته توجه معلی به طلب او بشرف ظهور

یافت مستحسن آنکه بقاعدهٔ الطاف الهی و سابق مکارم شاهنشاهی محمل امید یابن جیوب سر بندد و بزودی

وقتی تا ملازمت حضور فائض النور مستسعد گردد و در آمدن آن و روان ارباب استعداد کوشش نماید و بسعادت

نشئهٔ فتحا بی شیرازی باب سرانجام راه حکم اشرف صادر شده بجلوهٔ ظهور خواهد رسید ۱۳۸۰

تمام شد دفتر اول ابو الفضل بتاریخ

سی ام ربیع الاخر سنه ۱۲۶۵

هجری

۵۳

از اول ... سطور ۱۲

... بعضی بخط ...

... ۱۲ سطر